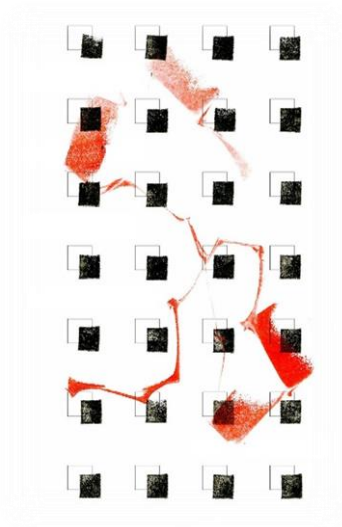


فمینیسم، فوکو و تجاوز:

نظریه و سیاست پیشگیری از تجاوز

هالی هندرسن

ترجمه‌ی هومن کاسبی و امینه ابطحی



تجاوز چه فرقی با مشت زدن به صورت دارد؟ انتشارات چنج کالکتیو^۱ در پاریس در اکتبر ۱۹۷۷ کتابی به نام «جنون محصور»^۲ منتشر کرد.^۱ سلسله‌ای از مباحثات در این کتاب در باب مضامین مرتبط با سرکوب بازنشر شده بودند. در یکی از همان بحث‌های میزگرد بود که میشل فوکو فیلسوف فرانسوی این مسئله را طرح کرد که با جرم تجاوز می‌بایست به‌مثابه شکلی از خشونت فیزیکی برخورد شود، «و لا غیر»^۲. وی در دفاع از جرم‌زدایی از تجاوز به‌عنوان جرم جنسی استدلال می‌کند:

همیشه می‌توان به‌گفتمان نظری‌ای استناد کرد که به شرح ذیل است: در هر صورت، سکسوالیته تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند ابژه‌ی مجازات قرار گیرد. وقتی کسی تجاوز را مجازات می‌کند، باید خشونت فیزیکی را مجازات کند و لا غیر. می‌توان گفت که تجاوز چیزی غیر از فعل پرخاشگرانه نیست. در اصل هیچ تفاوتی میان مشت زدن به صورت کسی یا فروکردن قضیب در اندام جنسی وی وجود ندارد ... مشکلاتی پیش می‌آید [اگر قرار باشد بگوییم که تجاوز جدی‌تر از مشت زدن به صورت است]، زیرا به این موضع منتهی می‌شود که سکسوالیته به‌خودی‌خود جایگاه غالبی در بدن دارد؛ عضو جنسی مانند دست، مو یا بینی نیست. بنابراین باید مورد صیانت قرار گیرد، محاصره شود، در حال مبتنی بر سازوکار قانونی‌ای باشد که با سایر اجزای بدن چندان ارتباطی ندارد ... مسئله سکسوالیته نیست، بلکه خشونت فیزیکی است که باید

1 Change Collective

2 La folie encerclée

مجازات شود، بدون در نظر گرفتن این واقعیت که سکسوالیته

در ماجرا دخیل بوده است.^۳

ادعای فوکو حساسیت محافل روشنفکری فمینیستی را برانگیخت و تاکنون ژانر کاملی از مشارکت فمینیستی را تقویت کرده است.^۴ این مقاله، پرسش بحث‌برانگیز فوکو را مشخصاً با تمرکز بر پیامدهای آن برای سیاست فمینیستی^۵ تجاوز و به‌ویژه پیشگیری از تجاوز، در بستر مجموعه آثار وسیع وی در باب قدرت و بدن قرار می‌دهد. «جنسی‌زدایی» از تجاوز برای سوژه‌ی جنسیت‌زده دقیقاً به چه معناست؟ جدی گرفتن پرسش فوکو مبنی بر اینکه چرا تجاوز مثل مشت زدن به صورت نیست، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ به‌خصوص چه آورده‌ای می‌تواند در ساحت نظر و عمل برای پاسخ فمینیستی به تجاوز و پیشگیری از آن داشته باشد؟^۶

این پرسش می‌تواند به دو دلیل متمایز برای فمینیسم ثمربخش تلقی گردد. نخست اینکه با ترغیب فمینیسم به مسئله‌مند کردن نسخه‌های طبیعی انگاشته شده از خشونت جنسی، خودبازتابی و تأمل بر نفس را طلب می‌کند. دوم، انگاره‌ی فوکو مبنی بر اینکه قدرت «اثراتی را در بدن برمی‌انگیزد، القا می‌کند و به وجود می‌آورد»^۷ در ارزیابی پاسخ‌های فمینیستی به تجاوز سودمند از آب درمی‌آید و به مفصل‌بندی سیاست عاملیت فمینیستی کمک می‌کند.^۸ هر یک از این انگاره‌ها قرائتی فمینیستی از تجاوز را میسر می‌سازند که زنان در آن به‌مثابه قربانیانی از پیش قوام‌یافته، تعریف نمی‌شوند که در چنگال قسمی زیست‌شناسی نامنعطف و بی‌گذشت، گرفتار آمده‌اند. علاوه بر این، درهم تنیدن انگاره‌ی فوکو از قدرت مولد با تحلیل فمینیستی از تجاوز، زنان را در لحظات منتهی به تجاوز، عاری از عاملیت به‌جا نمی‌گذارد. در عوض، نظریه‌ی قدرت فوکو امکان بروز نتیجه و واکنشی متفاوت را رقم می‌زند.

مقصود من از این‌که فمینیسم باید به بازاندیشی در نسخه‌های طبیعی انگاشته شده از خشونت جنسی بپردازد، دقیقاً آن برداشت‌هایی از تجاوز است که در آن‌ها: جراحت

جنسی همواره از پیش بدترین شکلی است که خشونت می‌تواند به خود بگیرد؛ جراحی جنسی به‌طور کلی موجب درهم‌شکستگی نفس فرد می‌شود و خودبودگی او برگشت‌ناپذیر است؛ مردان همواره سوژه‌هایی خشن و ناآگاه از آسیب‌پذیری خودشان فرض می‌شوند، درحالی‌که زنان به‌طور کلی آسیب‌پذیر و اسیر ترس‌های خودشان تلقی شده‌اند؛ و درنهایت، هویت‌های متجاوز و تجاوز، پیش از خود تجاوز وجود دارند.^۹ به‌راستی انگاره‌ی فوکو در خصوص ظرفیت «مولد» قدرت نشان می‌دهد که این برداشت‌ها اهمیت خود را از طریق گفتمان روزمره حفظ می‌کنند.^{۱۰} اگر این برداشت‌های ذات‌باورانه از تجاوز، معنای خود را از طریق *استفاده‌ی مداوم فمینیسم* از آن‌ها به دست می‌آورند و حفظ می‌کنند، آیا فمینیسم به‌جای این‌که مفروضات سکسیستی و کلیشه‌های جنسیتی را درهم بشکند، ناخواسته آن‌ها را تقویت نمی‌کند؟ همان‌طور که رنه هیرل می‌پرسد:

چه می‌شود اگر ما با تأکید بر استراتژی گردآوری و سرهم‌بندی واقعیت فرهنگ تجاوز از طریق سفره‌ی دل گشودن و توصیفات مفصل از تجربه‌ی [تجاوز]، به تعیین رخداد خشونت جنسی به‌مثابه مؤلفه‌ی معرف امکانات پیش‌روی زنان در زندگی، کمک کرده باشیم؟ ... به بیان ساده‌تر، اگر این استراتژی موجب تقویت استیلای مردانه شود، چگونه؟^{۱۱}

در طول دو دهه‌ی گذشته، ادبیات ضد-تجاوز فمینیستی، اکتیویسم و توسعه‌ی سیاست‌گذاری در آمریکا به‌طور فزاینده‌ی به دو ژانر مجزا در دو قطب مخالف تقسیم شده است. اولی بر مدل آگاهی‌بخشی تمرکز می‌کند که مشوق صحبت‌ها و داستان‌های زنان درباره‌ی تجاوز است و برای به رسمیت شناساندن کامل تجاوز به‌عنوان مسئله‌ای گسترده و فراگیر در سطح جامعه تلاش می‌کند.^{۱۲} رویکرد دوم بر توسعه‌ی رویه‌ها و سازوکارهای پلیسی و گسترش دامنه‌ی تعاریف حقوقی از تجاوز

تمرکز می‌کند.^{۱۳} این تمرکز بی‌امان، خود وقوع تجاوز را مسلم می‌گیرد و امکان‌های محدودی برای مداخله یا پیشگیری ارائه می‌دهد. اگرچه بالا بردن آگاهی درباره‌ی ماهیت فراگیر تجاوز از طریق افشاگری تجربه‌مند، جنبه‌ای مهم از سیاست پیشگیری است، اما توان مفصل‌بندی کامل سیاستی معطوف به تغییر اجتماعی را ندارد.^{۱۴} تلاش‌های فمینیست‌ها برای تغییر تعریف حقوقی تجاوز، افزایش مجازات تجاوز و فراهم آوردن شرایط کم‌تر تبعیض‌آمیز برای زنان قربانی تجاوز در جریان محاکمه‌ی تجاوز، اهداف مهمی هستند. با این حال، اجرای آن‌ها بیانگر اصرار بر جبران خسارت عادلانه و اثبات بی‌گناهی در دادگاه‌ها است. اگرچه چنین اصلاحاتی بسیار ضروری‌اند و ناظر بر سویه‌ای بااهمیت از هر پاسخ فمینیستی به تجاوز هستند، باید این نکته را در نظر داشت که تمامی این تغییرات تنها پس از وقوع تجاوز صورت می‌گیرند. مسئله‌ی مورد توجه در این مقاله این است که اگرچه اصلاحات حقوقی برای پیشگیری و به اصطلاح فردای تجاوز هم مهم و هم ضروری‌اند، اما کافی نیستند. این مقاله تجاوز را در یک پیوستار خشونت در نظر می‌گیرد و بر ساخت بدن زنانه را نقطه‌ی آغاز این پیوستار می‌داند. بنابراین، این مقاله با مفصل‌بندی استراتژی‌هایی برای پیشگیری از تجاوز (یعنی بازداشتن متجاوز از انجام موفقیت‌آمیز تجاوز)، فمینیسم را به تمرکز مجدد بر بخش‌های آغازین پیوستار فرامی‌خواند. پیشگیری از تجاوز مستلزم عدم نظریه‌پردازی درباره‌ی تجاوز به‌عنوان نتیجه‌ای حتمی است؛ در عوض، فمینیسم باید یاد بگیرد تا تجاوز را دنباله یا فرایندی ببیند که می‌توان آن را پیش از این‌که به وقوع بپیوندد، متوقف کرد.

این انگاره‌ی فوکو که قدرت اثراتی را در بدن به وجود می‌آورد، در ارزیابی پاسخ‌های فمینیستی به تجاوز سودمند از آب درمی‌آید، چراکه به مفصل‌بندی سیاست عاملیت فمینیستی کمک می‌کند.^{۱۵} انگاره‌ی فوکو از قدرت به‌عنوان نیروی مولد، بینشی را در این باره فراهم می‌کند که چگونه تکنیک‌های قدرت انضباطی مشخصاً بدن

جنس‌مند را هدف قرار می‌دهند. اما نظریه‌ی فوکو همچنین نشان می‌دهد که همین اهداف قدرت انضباطی، نقاط مقاومت و خنثی شدن این تکنیک‌ها نیز هستند. در واقع، کار فوکو وسیله‌ای را در اختیار ما می‌گذارد که از طریق آن می‌توان پاسخ‌های فمینیستی به تجاوز را مورد انتقاد قرار داد و هم‌زمان سازوکاری را فراهم می‌کند که قسمی سیاست پیشگیری از تجاوز به‌واسطه‌ی آن بنا شود. به‌کارگیری تحلیل فوکویی از بدن مستلزم بررسی محتاطانه و دقیق روابط قدرتی است که بر بدن زنانه نقش بسته‌اند. بخش قابل توجهی از تجربه‌ی قربانی مؤنث از تجاوز، عنصر سازنده است. به این معنا که تجاوز نمونه‌ای است از این‌که گفتمان‌های قدرت، بدن زنانه را به‌عنوان بدنی ضعیف و تعدی‌پذیر تولید می‌کنند. با این حال، فوکو به ما می‌گوید که مقاومت در برابر این گفتمان سازنده‌ی قدرت نیز در همان بدن زنانه واقع شده است. این انگاره اهمیت بسزایی برای نظریه‌ی پیشگیری از تجاوز دارد. چنانچه بدن زنانه، سطحی باشد که اصول فرهنگ سلسله‌مراتبی جنسی بر آن حک شده، فوکو نشان می‌دهد که این بدن همچنین عرصه‌ای است برای مبارزه با همان اصول. بنابراین هنگامی که بدن زنان به‌عنوان نیروی قدرتمندی برای مقابله با خشونت تعریف می‌شود، خود ساختارهای قدرت تقویت‌کننده‌ی تجاوز از کار می‌افتند.

درحالی‌که من پرسش بحث‌برانگیز فوکو را به‌عنوان نقطه‌ی آغاز برای نظریه‌پردازی مجدد درباره‌ی رویکرد فمینیستی در خصوص پیشگیری از تجاوز مطرح کردم، سایر فمینیست‌ها صرف‌طرح چنین سؤالی را انکار واقعیت مادی تجاوز به‌واسطه‌ی جدا کردن آن عمل از بستر اجتماعی و فرهنگی‌اش تلقی کرده‌اند.^{۱۶} مسلماً فمینیست‌ها استدلال قانع‌کننده‌ای را مطرح می‌کنند مبنی بر این‌که پرسش فوکو با امتناع از به رسمیت شناختن یا تبیین تفاوت‌های قدرت که در شالوده‌ی ساختار پدرسالار و دگرجنس‌هنجاری قرار دارند، به عملکردهای سکسیستی قدرت در گستره‌ی بدن زنانه که به یک معنا مؤلفه‌ی اساسی تجاوز هستند، مشروعیت

می‌بخشد.^{۱۷} از این منظر، فوکو قرائت خاصی از قوانین تجاوز ارائه می‌دهد که نه تنها در راستای اهداف فمینیستی قابل دفاع نیستند، بلکه برای قربانیان تجاوز زیان‌بار نیز هستند.^{۱۸} انتقاد اصلی که به کار فوکو وارد می‌شود این است که اگرچه او چارچوب مجاب‌کننده‌ای در اختیار ما می‌گذارد تا به بازاندیشی در این خصوص پردازیم که تجاوز و پاسخ‌ها به آن چگونه بخشی از زبان عالمانه‌ی خشونت جنسی هستند، در نهایت دشواری‌های مادی سهمگینی در رابطه با «آزادسازی» سکسوالیته از لوائح قانونی در نظریه‌ی فوکو وجود دارد. به عقیده‌ی فوکو، خشونت فیزیکی تجاوز باید مجازات شود.^{۱۹} با وجود اینکه فراخوان فوکو برای جنسی‌زدایی از تجاوز، امکان تغییر جایگاه سوپژکتیویته‌ی زنان را فراهم می‌کند، این امر به شیوه‌ی خاصی صورت می‌پذیرد: به قیمت تجربه‌ی زیسته‌ی زنان از تجاوز. در معادله‌ی فوکو، بدن‌هایی که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، کاملاً مستقل از بستر اجتماعی‌ای که تجاوز در آن رخ داده است، تفسیر می‌شوند. فمینیست‌ها معتقدند که تنها در دنیای عاری از واقعیت‌های مادی جنسیت، اندام‌های جنسی درست مانند هر عضو دیگری از بدن به شمار می‌روند.^{۲۰} اما در قرائت فوکو، ساختارهای پدرسالار که تجاوز را پی‌ریزی می‌کنند، نادیده گرفته شده‌اند. شاید بتوان گفت که ادعای فوکو مبنی بر این که در تجاوز «مسئله سکسوالیته نیست»،^{۲۱} گویاتر از همیشه ظاهراً به کار خودش در خصوص اثرات قدرت بر بدن بی‌اعتناست.^{۲۲} ناکامی فوکو در به‌کارگیری نظریه‌ی خودش به‌ویژه زمانی آشکار می‌گردد که گفتمان بر روی بدن‌های مادی پیاده شده است؛ هنگامی که خود-پنداره‌ی فرد با همین مذاکره میان گفتمان و مادیت درهم‌تنیده است و از طریق آن تولید می‌شود.^{۲۳} بنابراین، اگرچه پیشنهاد فوکو مبنی بر جنسی‌زدایی از تجاوز دقیقاً به دلیل به چالش کشیدن مفروضاتی درباره‌ی سکسوالیته، جنسیت و جنس، برانگیزاننده است، اما از توجه به شیوه‌های متمایزی بازمی‌ماند که تکنیک‌های انضباطی از طریق آن‌ها بر بدن‌های جنسیت‌زده عمل می‌کنند و نقش می‌بندند. فوکو

راهی برای فهم بدن به مثابه پدیده‌ای انضمامی بدون کاستن از مادیت آن یا قائل بودن ذات زیست‌شناختی یا پیشاگفت‌مانی ثابتی برای آن، ارائه می‌دهد. در تحلیل فوکو، بدن همواره از پیش درگیر بازی قدرت است، چراکه نگاهت قدرت در همان لحظه‌ای اتفاق می‌افتد که بدن وارد فرهنگ می‌شود؛ بدن هیچ‌گاه به‌عنوان لوحی سفید وجود ندارد. بدن برای فوکو همیشه و صرفاً به‌عنوان موجودیتی اجتماعی و فرهنگی وجود دارد. اما به نظر می‌رسد که او هنگام نظریه‌پردازی در خصوص تجاوز، فراموش می‌کند که «بدن» در واقع طبیعی‌سازی شده است.^{۲۴} بدن به‌عنوان سطحی خنثی که ساخت‌های قدرت بر آن عمل می‌کنند، ادراک نمی‌شود. بلکه ما به‌گونه‌ای در بدن، جنسیت و سکسوالیته‌ی خود زیست می‌کنیم که انگار آن وجوه از خودمان، وجوهی بنیادین و ثابت‌هایی پیشافرهنگی هستند. بنابراین تحلیل فوکو از تجاوز، تمایل دارد که واقعیات اجتماعی پیچیده‌ای را که تجاوز را پی‌ریزی، تولید و بازتولید می‌کنند - یعنی دقیقاً همان شیوه‌ای که تجاوز به‌واسطه‌ی آن، مقولات «مردان» و «زنان» را به‌عنوان اصطلاحاتی مانا و باثبات مستقر می‌سازد - در پرده‌ی ابهام فروبرد.^{۲۵}

برخی این انتقاد را مطرح می‌کنند که تحلیل فوکو از کنار اثرات قدرت بر بدن جنسیت‌زده بی‌اعتنا می‌گذرد^{۲۶} و در طی این فرایند، معانی جسمانی و جنسی مشخصی را که تجاوز در بردارد، به حاشیه می‌راند. این انتقاد، سهمی را که «سیاست بدن» فوکو می‌تواند در شکل‌گیری سیاست فعالانه‌ی پیشگیری از تجاوز داشته باشد، نادیده می‌گیرد. پیشنهاد فوکو مبنی بر این که جرم تجاوز باید به‌عنوان خشونت و نه آزار منحصرأ جنسی مجازات شود، کانون توجه لوایح قانونی را تغییر می‌دهد. به نظر من، این بازتعریف با دگرگونی چشمگیری همراه است؛ با تعریف تجاوز به‌عنوان تعرض، آن را عملاً ذیل عنوان خشونت سوژه-سوژه جای می‌دهد. به این ترتیب، جایگاه زنان به سوژه‌های برابر در دعوا تغییر می‌یابد؛ در همین جایگاه است که پیشگیری از تجاوز ممکن می‌شود. به بیان واضح‌تر، من نمی‌خواهم بگویم که تجاوز

می‌تواند یا باید به‌عنوان خشونت سوژه به سوژه تعریف شود؛ چنین تعریفی خصلت جنسیتی تجاوز را نفی می‌کند. به‌واقع، تجاوز یک حمله‌ی جنسی و جنسیتی است که تفاوت جنسی را در امتداد خطوط خشونت، تحمیل می‌کند. باین‌حال، من می‌خواهم بگویم که پرسش فوکو، امکان تغییر جایگاه سوژکتیو زنان را به‌واسطه‌ی تدوین چارچوب سوژه-سوژه فراهم می‌کند. این تغییر کانون توجه، پتانسیل زیادی برای شکل‌گیری سیاست معطوف به پیشگیری از تجاوز دارد.

این مقاله تجاوز را یک نقطه در امتداد پیوستار خشونت در نظر می‌گیرد؛ پیوستاری که خشونت و تجاوز را در تمامی اشکال آن‌ها شامل می‌شود. این پیوستار صرفاً «افعال» فرد مرتکب خشونت را مجسم نمی‌کند، بلکه عاملیت قربانی بالقوه را نیز در نظر می‌گیرد. اندیشیدن به تجاوز بر پیوستار خشونت جنسی به ما اجازه می‌دهد تا لحظاتی را معین کنیم که زنان می‌توانند واکنش نیرومندی برای دفع مهاجم داشته باشند. این پیوستار، رهیافتی ظریف برای تفکر درباره‌ی پیشگیری عرضه می‌کند؛ چراکه امکان عاملیت را در اختیار زنی که موردحمله قرار گرفته است، قرار می‌دهد. چنین نگاهی به پیشگیری، مکان‌مند و مشخصاً وضعیت‌مند است. این دیدگاه، توانایی زنان را برای استتکاف از اقدام متجاوز احتمالی برای قرار دادن وی در موضع جنسی و جنسیتی انفعال، ترس و ضعف، جدی می‌گیرد. این شیوه‌ی پیشگیری از تجاوز به زن امکان می‌دهد که با تغییر جایگاه خود بتواند متجاوز را دفع کند؛ گویی در میانه‌ی نزاع است. فوکو نشان می‌دهد که مقاومت در برابر قدرت انضباطی دقیقاً در همان بدن‌هایی جای گرفته است که قدرت درصدد سرکوبشان است. در هم تیدن این انگاره از مقاومت با نظریه‌ی فمینیستی پیشگیری از تجاوز، امکان نوعی تغییر جایگاه انتقادی را پیش می‌کشد: یک نقطه‌ی مقاومت احتمالی را در بدن زنان قرار می‌دهد. پس با بهره‌گیری از [نظریه‌ی] فوکو است که می‌توانیم خطوط کلی گفتمان متقابلی را ببینیم: دفاع شخصی.

نقدی که به این رویکرد می‌شود، این است که بار پیشگیری از تجاوز را به‌اشتباه بر دوش زنان می‌گذارد؛ زانی که موردحمله قرار گرفته‌اند و نه متجاوزانی که آن‌ها را هدف قرار می‌دهند. انتقال این بار بر دوش زنان می‌تواند مسئله‌ساز باشد و انگاره‌های کلیشه‌ای درباره‌ی همدستی زنان در تجاوز را تقویت کند.^{۲۷} در طی تاریخ، به زنان گفته شده که با محدود کردن انتخاب‌ها، حرکات و رفتارشان، مانع تجاوز شوند.^{۲۸} توجه زیادی، هم در افکار عمومی و هم در دادگاه، معطوف به این پرسش می‌شود که آیا قربانی لباس شهوت‌انگیز پوشیده یا اینکه می‌توان گواهی بر رضایت [قربانی] یا نامعتبر بودن ادعای وی بر اساس تجارب جنسی گذشته‌اش پیدا کرد یا نه.^{۲۹} با توجه به گرایش مداوم برای مقصر دانستن قربانی، این نگرانی به‌جا مطرح می‌شود که محول کردن مسئولیت «مقابله» با متجاوز به زنان، اشتباه است. شکی نیست که اصلاحات قانونی باید با تلاش‌های وسیع‌تر برای بازتعریف فرهنگ زن‌ستیز همراه شود؛ به‌ویژه، با ایجاد تغییرات در هنجارهای مردسالارانه‌ی جامعه‌پذیری. اما همان‌طور که کتلین کوئویل^۱ پیشنهاد می‌دهد، «حضور فراگیر تجاوز مستقیماً بر روی زنان تأثیر می‌گذارد و چون تنها شمار معدودی از مردان اقدام به تغییر رفتار خودشان یا نگرش دیگران کرده‌اند، زنان باید آن تغییرات را بر مردان و جامعه‌ی مردسالار ما تحمیل کنند».^{۳۰} پیشگیری از تجاوز نیازمند اصلاحات قانونی و تغییر در فرهنگ سلسله‌مراتبی و دگرجنس‌هنجاری است. با این حال، عاملیت زنان یک تکه از پازل برای نظریه‌ی پیشگیری مؤثر است. مفصل‌بندی وسیله‌ی مقاومت در نیروی بدن زنانه، این را پیش‌فرض خود قرار نمی‌دهد که زنان باید بار پیشگیری از تجاوز را به‌تنهایی بر دوش کشند. در عوض، بر توانایی فردی و قدرت بدن صحه می‌گذارد و زنان را برای احضار آن نیرو و ابراز قسمی فمینیسم حقیقتاً فیزیکی توانمند می‌سازد.

¹ Kathleen Quenneville

۱. فوکو، قدرت، و بدن

برای زمینه‌مند کردن تحلیل فوکو از تجاوز، لازم است که اثر وی در باب قدرت و بدن را مورد توجه قرار دهیم. نتیجه‌گیری فوکو در رابطه با جنسی‌زدایی از تجاوز، از طریق سه نکته‌ی نظری به‌طور اخص ترسیم می‌شود: انگاره‌ی او از قدرت مولد، قرائت «طبیعت‌زده‌ی» او از جنس و سکسوالیته، و بالاخره تحلیل وی در خصوص اثرات انضباطی قدرت بر بدن. تنها به میانجی این چارچوب خاص است که فوکو تحلیل خود از تجاوز را مطرح می‌کند.

الف. ظرفیت مولد قدرت

فوکو در کتاب *تاریخ سکسوالیته: مجلد اول*^{۳۱}، واژگونگی بنیادین ابعاد عملکردی قدرت را مفصل‌بندی می‌کند. به ادعای فوکو، قدرت در طول تاریخ به شیوه‌ی خاصی ادراک شده است؛ آنچه وی ساخت «قضایی-گفتمانی» می‌نامد.^{۳۲} این ساخت، قدرت را امری منحصراً سلبی می‌بیند که سرکوب، منع و سانسور می‌کند.^{۳۳} به نظر وی، این برداشت سرکوبگرانه از قدرت، ساده‌انگارانه و برای فهم دقیق ظرفیت‌های مولد و انضباطی قدرت، ناقص و ناکافی است. قدرت از دید فوکو کارکردی مضاعف دارد: هم‌زمان قضایی و مولد است.^{۳۴} یعنی قدرت فعالانه گفتمان‌های دانش، سکسوالیته و سوپژکتیویته را به جای صرفاً سرکوب آن‌ها، تولید می‌کند.^{۳۵} به ادعای فوکو، انگاره‌ی «قضایی-گفتمانی» از قدرت در طی تاریخ به‌عنوان یگانه و سیله‌ای که قدرت از طریق آن عمل می‌کند، پذیرفته شده است.^{۳۶} قدرت قضایی-گفتمانی چیزی است که به تملک درمی‌آید، کالایی ملموس که برخی از افراد (حکومت، پادشاه) آن را در اختیار دارند و بقیه نه.^{۳۷} این قدرت یک‌سویه است، در موضع خاصی متمرکز می‌شود و از یگانه منبع خود به‌صورت از بالا به پایین جریان می‌یابد.^{۳۸} شاید از همه مهم‌تر، قدرت قضایی-گفتمانی ذاتاً سلبی و سرکوبگر است،^{۳۹} و این دیدگاه را تجسم می‌بخشد که قدرت،

سوژه‌های آزاد را به بردگی می‌کشد. این نگاه ادعا می‌کند که آزادی «همواره از پیش» در مقابل قدرت قرار گرفته است؛ در واقع، آزادی در نسبت با خودِ قدرت، بیرونی محسوب می‌شود.^{۴۰} بر این اساس، قدرت قضایی-گفتمانی نمی‌تواند چیزی جز «عدم پذیرش، طرد، امتناع، انسداد، پنهان‌کاری یا نقاب» باشد.^{۴۱} بنابراین قدرت قضایی-گفتمانی کاملاً شبیه به برداشت آلتوسر از سازوبرگ دولتی سرکوبگر و یکپارچه است که کارکرد دولت در آن عبارتست از منبع متمرکز سلطه که به نمایندگی از منافع طبقه‌ی حاکم و علیه توده‌ها عمل می‌کند.^{۴۲} این برداشت در نظر فوکو نمی‌تواند ظرفیت‌های مولد روابط قدرت را تبیین کند.

فوکو تأکید می‌کند که این ادعا که قدرت در معنای قضایی-گفتمانی‌اش ذاتاً سرکوبگر است، موجب ساده‌سازی بیش‌ازحدِ ظرفیت‌های موقعیتی، مولد و رابطه‌ای آن می‌شود. به عقیده‌ی فوکو، قدرت چیزی نیست که به تملک دربیاید بلکه چیزی است که اعمال می‌شود. از همین رو، اگرچه می‌توان به نظریه‌پردازی درباره‌ی موقعیت‌های عدم‌توانمندی نسبی پرداخت، اما فرد هیچ‌گاه کاملاً «بیرون» از قدرت [و فاقد آن] نیست.^{۴۳} پس آزادی، معلول قدرت است. آزادی در نسبت با قدرت، درونی محسوب می‌شود و این‌گونه نیست که اساساً از فضایی بیرونی در مقابل قدرت قرار گیرد. در واقع از این دیدگاه، سوژه ذاتاً محصول قدرت مولد است. قدرت، خودِ انگاره‌ی سوژه‌های آزاد و حس فرد از آزاد بودن را تولید می‌کند. برای فوکو، قدرت مولد [است که] سوژه‌ها را تولید می‌کند.^{۴۴} به‌علاوه، فوکو قدرت را در همه‌جا می‌بیند؛ پراکنده، چندپاره و واقع‌شده در مکان‌های متکثر.^{۴۵} دقیقاً همین انتشار و پراکندگی قدرت است که فوکو اصولاً به آن علاقه دارد. چراکه اگر قدرت در همه‌جا باشد،^{۴۶} پس نقش آن در تعاملات ساده‌ی حیات روزمره، اهمیتی سیاسی پیدا می‌کند.

ب. طبیعت‌زدایی از جنس و رابطه‌ی جنسی

فوکو معتقد است که قدرت در معنای قضایی آن، اثرات خاصی را تولید می‌کند. باین‌حال، ظرفیت مولد قدرت عملاً از طریق تکرار تولیدات آن پنهان می‌شود و در نتیجه منشأ پیدایش خود را پشت پرده‌ی اختفا می‌پوشاند. به این معنا، فوکو نشان می‌دهد که قدرت در واقع بدن‌ها و واقعیات اجتماعی را تولید می‌کند. فمینیسم نیز اغلب از این تحلیل قابلیت‌های مولد قدرت استفاده کرده است. برای مثال، جودیت باتلر در کتاب *آشفستگی جنسیتی: فمینیسم و برانداختن هویت*،^{۴۷} انگاره‌ی فوکوییِ قدرت مولد و انضباطی را به کار برده تا رابطه‌ی فمینیسم با انگاره‌های انضمامیِ هویت را از نو نظریه‌پردازی کند.^{۴۸} به همین ترتیب، وی از پارادایمی فوکویی برای مفصل‌بندی نظریه‌ی خود درباره‌ی ایفاگری جنسیتی استفاده می‌کند.^{۴۹} به‌راستی، باتلر استدلال می‌کند که از طریق قدرت مولد تکرار است که جنسیت و به‌واقع جنس، در کلیتی منسجم، «طبیعی انگاشته می‌شوند».^{۵۰} اینجاست که تمایزی که فوکو میان انگاره‌ی مولد و انگاره‌ی قضایی از قدرت قائل می‌شود، در پژوهش‌های اخیر فمینیستی در خصوص هویت، با اهمیت از آب درآمده است.

کار فوکو همچنین قرائتی طبیعت‌زدوده از جنس ارائه می‌کند. او در *تاریخ سکسوالیته* نشان می‌دهد که جنس، عرصه‌ای گفتمانی برای معناسازیِ مولد است.^{۵۱} در برداشت فوکو، «سکسوالیته» به‌سازوبرگی اشاره دارد که به‌طور تاریخی برساخته شده: نظام پراکنده‌ای از ارزش‌های اخلاقی، تکنیک‌های قدرت، گفتمان‌ها و رویه‌ها که برای قالب‌ریزی اعمال جنسی و سوژه-بدن در جهت اهداف استراتژیک و سیاسی معین، طراحی شده است.^{۵۲} فوکو می‌نویسد:

انگاره‌ی «جنس» امکان داد که عناصر کالبدشناختی،

کارکردهای زیست‌شناختی، سلوک‌ها، احساس‌ها و لذات در

وحدتی مصنوعی گرد هم آیند و به کار بردن این وحدت ساختگی را به منزله‌ی یک اصل علت و معلولی، معنایی همه‌جاحاضر، رازی که باید در همه‌جا کشف شود، ممکن ساخت ... انگاره‌ی جنس موجب واژگونی بنیادینی شد؛ این امکان را فراهم کرد که بازنمایی روابط قدرت با سکسوالیته وارونه شود و سکسوالیته نه در رابطه‌ی ذاتی و ایجابی‌اش با قدرت، بلکه ریشه‌دار در اضطراری مشخص و تقلیل‌ناپذیر به نظر آید که قدرت نهایت تلاش خود را می‌کند تا آن را تحت سلطه درآورد؛ به‌این‌ترتیب، ایده‌ی «جنس» امکان‌شانه خالی کردن از زیر آن چیزی را فراهم می‌کند که به قدرت، قدرت می‌بخشد؛ و به ما توانایی می‌دهد که قدرت را منحصرأً به‌مثابه قانون و تابو در نظر بگیریم. ۵۳

از متن بالا مشهود است که فوکو «جنس» را از دسته‌ای از سایر کارکردها، احساس‌ها، امیال و لذات تفکیک می‌کند. وی به‌این‌ترتیب نشان می‌دهد که «جنس» تبدیل به عرصه‌ای شده که کاملاً اشباع از معنا است. این مازاد، این معنای مفروض، جایگاه «جنس» را به منزله‌ی واقعیتی طبیعی تضمین می‌کند، جایی که جنس خاستگاه سکسوالیته قلمداد می‌شود.^{۵۴} فوکو نشان می‌دهد که گفتمان‌های قدرت که در تولید آنچه «طبیعی» تلقی شده است نقش مهمی دارند، به این افسانه‌ی زاینده مشروعیت می‌بخشند و آن را تبلیغ می‌کنند.^{۵۵} به این معنا، فوکو نشان داده که «جنس» مولد است؛ به‌منزله‌ی گفتمانی زاینده عمل می‌کند، چراکه معانی‌ای را می‌آفریند که در بدن‌های زیسته ایفای نقش می‌کنند. بنابراین بر ساخت تاریخی، اجتماعی و فرهنگی جنس، نقشی بنیادین در شکل‌دهی به لذات، آلام و حس خودبودگی فرد دارد.

ج. انضباط بخشیدن به بدن

کار فوکو همچینین نشان می‌دهد که اثرات قدرت نه صرفاً مولد، بلکه انضباطی نیز هستند. فوکو در کتاب *مراقبت و تنبیه: تولد زندان*^{۵۶} تاریخ پیدایش «هنجار» و جایگزینی «قانون» با آن به‌عنوان ابزار اولیه‌ی کنترل اجتماعی مدرن را شرح می‌دهد.^{۵۷} به نظر وی، تولید قسمی هنجار رفتاری (که افراد را در امتداد طیفی از نرمال تا منحط طبقه‌بندی می‌کند) به جمعیت‌ها «فردیت می‌بخشد».^{۵۸} فوکو نشان می‌دهد که این صورت به‌ویژه مدرن از قدرت، به‌عنوان ابزاری عمل می‌کند که بدن‌ها به‌وسیله‌ی آن تنظیم، کنترل و عادی‌سازی می‌شوند. به ادعای فوکو، قدرت انضباطی خشونت و زور اسلحه را با قیدوبندی «ملایم‌تر» یعنی رؤیت‌پذیری لاینقطع جایگزین می‌کند. در واقع، فوکو نشان می‌دهد که «سازوبرگ انضباطی بی‌نقص، این امکان را فراهم می‌کند که نگاه خیره‌ی واحدی همه‌چیز را مدام زیر نظر داشته باشد».^{۵۹} بنابراین قدرت انضباطی قصد سامان‌دهی مجدد افراد را دارد، نه سرکوب آن‌ها.^{۶۰} قدرت انضباطی در پی تولید آن چیزی است که فوکو «بدن‌های سرب‌راه و مفید» می‌نامد.^{۶۱} فمینیسم با انگاره‌ی فوکو از قدرت انضباطی پیوند خورده و مشخصاً درباره‌ی تولید نقش‌ها، هنجارها و کلیشه‌های جنسیتی می‌پرسد. فمینیست‌ها پرسیده‌اند که چگونه هویت جنسیتی در خلال ظرفیت تکرار شونده‌ی جامعه‌ی تنظیمی و انضباطی شکل می‌گیرد. به‌راستی، فمینیست‌ها استدلال کرده‌اند که هویت جنسیتی توسط آن جنبه‌ای از جامعه‌ی انضباطی تولید می‌شود که «بی‌وقفه مشغول توصیف، طبقه‌بندی و تخصصی کردن است»^{۶۲} و هم‌زمان بالقوه تولید آن جنبه را شتاب می‌بخشد. هویت جنسیتی به مدد «نظارت، ثبت مداوم، سنجش بی‌پایان و طبقه‌بندی» کار می‌کند، از طریق دم‌دوستگاهی اجتماعی «که هم عظیم و هم ریز است».^{۶۳}

اگر همان‌طور که فوکو ادعا می‌کند، بدن‌ها و معنای اجتماعی آن‌ها از طریق هر دو پویایی‌های عمودی و افقی قدرت تولید می‌شوند، آنگاه این نکته روشن می‌گردد که

جنسیت یک «گفتمان مسلط» است - عرصه‌ای برای قدرت فعال و مولد - که خودش را بر بدن‌های مادی پیاده می‌کند. این قرائت از بدن‌ها و هویت‌های جنسیتی، بینشی ویژه درباره‌ی موضع فوکو در باب تجاوز، و در طی این فرایند، شکل‌گیری سیاست پیشگیری از تجاوز ارائه می‌کند.

۲. نظریه‌های فمینیستیِ تجاوز: رابطه‌ی جنسی، خشونت و قدرت

تلاش فوکو برای تفکیک رابطه‌ی جنسی و خشونت درون چارچوب قانونی، هر دو واژه را زیر سؤال می‌برد. تجاوز درباره‌ی رابطه‌ی جنسی است یا خشونت؟ به گفته‌ی ویکی بل،^۱ این بحث مدت‌هاست به‌عنوان «سؤال بدقلق» در نظریه‌های فمینیستیِ تجاوز مورد توجه قرار گرفته است.^{۶۴} خود بل ادعا می‌کند که چارچوب این بحث در طی تاریخ به این تقلیل یافته است: رابطه‌ی جنسی یا خشونت.^{۶۵} در بخشی که در ادامه می‌آید، من تأثیرگذارترین نظریه‌های فمینیستیِ تجاوز را ترسیم خواهم کرد.

در طی دهه‌ی ۱۹۷۰، فمینیست‌ها اغلب استدلال می‌کردند که تجاوز «درباره‌ی» رابطه‌ی جنسی نیست بلکه تعرض است: فعلی خشونت‌آمیز.^{۶۶} این حرکت به‌سوی «جنسی‌زدایی» (که با نظر فوکو تفاوت دارد) پاسخ مستقیمی به گفتمان طبیعت‌گرا بود که «مرد را مانند نوعی گوزن فحل در نظر می‌گرفت که نباید به ناموس او دست‌درازی شود».^{۶۷} این گفتمان ادعا می‌کند که تجاوز ضرورتاً باید از طبیعت سرچشمه بگیرد و مسلماً نه از جامعه‌ی سکسیست.^{۶۸} برخلاف همین قرائت زیست‌شناختی از «نیاز» جنسی مردانه است که فمینیست‌ها استدلال کردند که تجاوز اساساً فعلی پرخاشگرانه است نه جنسی. برعکس، قرائت جنسی‌زدوده‌ی فوکو از تجاوز بر مبنای این انگاره استوار است که با فروکاستن جرم تجاوز به جرم تعرض، فقط خشونتِ تجاوز است که مجازات می‌شود. به این ترتیب، فرد از اثرات انضباطی و تنظیمی قدرت بر سکسوالیته

1 Vikki Bell

اجتناب می‌کند. با این حال، نظریه‌پردازی فمینیسم درباره‌ی تجاوز که عمدتاً از دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز شد،^{۶۹} برای پررنگ ساختن روابط قدرت و سیاست که از دیدگاه فمینیستی در تجاوز دخیل هستند، استدلال می‌کرد که تجاوز مشخصاً درباره‌ی رابطه‌ی جنسی نیست.^{۷۰} بنابراین، درحالی‌که فوکو درصدد آن است تا از اثرات انضباطی قدرت اجتناب کند، نظریه‌پردازی فمینیستی می‌کوشد تا خود تفاوت‌های قدرت را که به تجاوز ساختار می‌بخشند، آشکار کند.^{۷۱}

الف. زیست‌شناسی

شاید بانفوذترین پاسخ فمینیستی به تجاوز، متعلق به سوزان براون‌میلر^۱ در کتاب *برخلاف اراده‌ی ما: مردان، زنان و تجاوز* باشد.^{۷۲} براون‌میلر تلاش می‌کند تا پدیده‌ی تجاوز را در بستر واقعیات اجتماعی و زیستی قرار دهد، از اهداف سیاسی آن پرده بردارد، و با اسطوره‌های ماندگار پیرامون آن مقابله کند.^{۷۳} با این حال، او در درجه‌ی اول درصدد مقابله با این انگاره برمی‌آید که تجاوز عملی جنسی است.^{۷۴} براون‌میلر اظهار می‌دارد که تجاوز درباره‌ی نیازی طبیعی یا زیستی نیست، بلکه در عوض بر انگیزه‌های سیاسی برای سلطه استوار است. براون‌میلر با امتناع از تقدم بخشیدن به سکسوالیته در پدیده‌ی تجاوز، ماهیت فردگرایانه‌ی آن را با قاطعیت انکار می‌کند.^{۷۵} معنای تجاوز را نمی‌توان با ارجاع صرف به موارد فردی روشن کرد، زیرا به تعبیر او، تجاوز «چیزی بیشتر و چیزی کمتر از فرایند آگاهانه‌ی ارباب نیست که همه‌ی مردان از آن طریق همه‌ی زنان را در وضعیت ترس و وحشت نگه می‌دارند».^{۷۶}

براون‌میلر تأکید می‌کند که تجاوز در تمام اشکال آن در درجه‌ی اول سیاسی است. با توجه به بستر اجتماعی که ما در آن قرار داریم، آنجا که نهادهایی که مردان به‌واسطه‌ی آن‌ها بر زنان تسلط می‌یابند به‌خوبی مستقر و مستحکم شده‌اند، عمل تجاوز به ادعای

¹ Susan Brownmiller

براون میلر استیلایی سیاسی را تجلی می‌بخشد که از پیش تا حد زیادی پذیرفته شده است.^{۷۷} تجاوز به این ترتیب عبارتست از «عمل عامدانه، خشونت‌آمیز و خصمانه‌ی تنزل مقام و تصاحب از سوی فاتح احتمالی که برای ارباب و هراس‌افکنی طراحی شده است».^{۷۸} براون مایلر ادعا می‌کند که متجاوز با تجاوز به یک زن، هستی و خودآیینی او را تنزل می‌دهد و انکار می‌کند، و از این طریق هستی و خودآیینی خودش را اعتلا می‌بخشد. بنابراین عمل تجاوز به پژوهاک و تحمیل ساختار اجتماعی‌ای تبدیل می‌شود که شخص‌بودگی کامل زنان در آن به رسمیت شناخته نشده است.^{۷۹} مدعای براون میلر این است که حتی در بستر نمونه‌های فردی، معنای تجاوز هرگز فردی نیست. متجاوزان نه به افراد بلکه به اعضای یک طبقه تجاوز می‌کنند؛ پس کارکرد عمل تجاوز، یادآوری این نکته هم به مهاجم و هم به قربانی است که عضویت در یکی از این طبقات، عنصر معرف هویت‌های جنسی آن‌ها محسوب می‌شود.^{۸۰}

علی‌رغم ادعای پرحرارت براون میلر مبنی بر این که تحلیل او با کشف ریشه‌های تجاوز در قدرت اجتماعی، از آن جنسی‌زدایی می‌کند، نگاهی دقیق‌تر طور دیگری نشان می‌دهد.

تمام گفته‌های او در نهایت در این خلاصه می‌شود که نرینه‌ی انسان می‌تواند تجاوز کند ... ظرفیت ساختاری مرد برای تجاوز و متناظراً آسیب‌پذیری ساختاری زنان، همان‌قدر در اساس فیزیولوژی هردو جنس ما هستند که فعل اصلی خود رابطه‌ی جنسی. اگر به خاطر این تصادف زیست‌شناسی یعنی قسمی تطبیق [با محیط] مستلزم قفل شدن دو عضو مجزا - قضیب و واژن- در همدیگر نبود، نه جماعی وجود می‌داشت نه تجاوز به آن صورت که ما می‌شناسیم ... ما نمی‌توانیم از این واقعیت طفره برویم که از منظر کالبدشناسی انسان، امکان

دخول اجباری به‌طور غیرقابل‌انکاری وجود دارد. همین یگانگی عامل ممکن است برای ایجاد ایدئولوژی مردانه‌ی تجاوز کافی باشد. وقتی مردان متوجه شدند که می‌توانند تجاوز کنند، به سراغ انجامش رفتند.^{۸۱}

از نظر براون‌میلر، نفس واقعیت متفاوت بودن بدن زن و مرد، تجاوز را به امکانی تبدیل می‌کند که سپس از جانب استیلای مردانه مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد.^{۸۲} او معتقد است که زنان قادر به مقابله به‌مثل نیستند، هیچ واکنش مناسبی به تجاوز ندارند و هیچ تهدید مشابهی نمی‌توانند به‌نوبه‌ی خود مطرح کنند.^{۸۳} آن‌ها فقط با آسیب‌پذیری ساختاری‌ای مشخص می‌شوند که انکارناپذیر و گریزناپذیر است.^{۸۴} زنان پیش از ساختارهای اجتماعی که تجاوز به وجود می‌آورد و از آن‌ها حمایت می‌کند، قابل‌تجاوز هستند.^{۸۵} زنان در این دیدگاه، بدن خود هستند که به‌عنوان مکان آسیب‌پذیری تهی، رمزگذاری می‌شود؛ باین‌حال، تجاوز همان‌قدر برای زنان «طبیعی» است که خود واقعیت دخول جنسی. به‌این‌ترتیب، براون‌میلر ما را با این ادعای خارق‌اجماع به‌جا می‌گذارد: به زنان تجاوز می‌شود زیرا قابل‌تجاوز هستند، و زنان قابل‌تجاوز هستند چون زن هستند.^{۸۶} این (غیر)منطق دوری سیاست ذات‌گرا/هویت‌ی، دقیقاً همان چیزی است که فوکو نسبت به آن هشدار می‌دهد. برای فوکو، «جنس» پیش از امر اجتماعی وجود ندارد. به‌راستی، تعیین «جنس» داده‌ای زیست‌شناختی یا هستی‌شناختی نیست.^{۸۷} در عوض، جنس و سکسوالیته در رابطه با سایر عملکردهای قدرت تولید می‌شوند.^{۸۸} به نظر فوکو، قسمی سیاست فمینیستی که بر انگاره‌ای از قدرت منفصل از جنس اتکا می‌کند، به‌طوری‌که گویا جنس پیش از امر اجتماعی وجود دارد، هم‌راستا با همان قدرتی است که قصد گریز از آن را دارد.^{۸۹}

براون‌میلر سازمان‌دهی خاص بدن‌های زنانه و مردانه را به‌عنوان یک امر واقع طبیعی می‌پذیرد.^{۹۰} این وضعیت (یعنی این‌که همه‌ی مردان طبق تعریف متجاوزان بالقوه هستند

و همه‌ی زنان طبق تعریف، قربانیان بالقوه‌ی تجاوز) به‌مثابه واقعیتی زیستی ورای سیاست چارچوب‌بندی می‌شود. «واقعیت» تجاوز درون قلمرو کنش سیاسی و اجتماعی مورد رسیدگی، بیان و بهره‌برداری قرار می‌گیرد، اما/امکان تجاوز، یک امر زیست‌شناختی و در ذات وضع جسمانی بشر است.

براون‌میلر با انتساب امکان تجاوز به مشخصات آلات جنسی مردانه و زنانه، زیست‌شناسی را به میدان دانشی از لحاظ سیاسی معصوم تبدیل می‌کند.^{۹۱} با این حال، تعریف مردان به‌عنوان متجاوزان بالقوه بر اساس فیزیولوژی آن‌ها، صرفاً ادعایی زیست‌شناختی نیست، بلکه همچنین و شاید مهم‌تر، ادعایی اجتماعی و سیاسی است. تلقی از قضیب به‌مثابه آلت تجاوز، از پیش به معنای سازمان‌دهی بدن مردانه به شیوه‌ای است که به اندام‌های جنسی به‌عنوان بنیان سکسوالیته رجحان می‌بخشد و دگرجنس‌گرایی را به‌عنوان فرایند فتح درک می‌کند که در آن زنان به‌واسطه‌ی ناتوانی خود برای استفاده از قضیب به‌عنوان آلت زور و خشونت، در وضعیت نامساعدی قرار دارند. این ادعا که مردان تجاوز می‌کنند زیرا می‌توانند، توضیح نمی‌دهد که چرا این کار را انجام می‌دهند؛ و این واقعیت که مردان را طبق تعریف زیست‌شناختی به‌عنوان متجاوز درک می‌کنیم، خودآیینی انسانی و سیاست پیشگیری از تجاوز را بیشتر تضعیف می‌کند. به‌راستی اگر در ابتدایی‌ترین سطح، مردان تجاوز می‌کنند زیرا می‌توانند - زیرا بدن مردان می‌تواند به‌زور و بدون رضایت زنان به بدن آن‌ها وارد شود - پس چشم‌انداز تلاش برای ریشه‌کن کردن تجاوز تقریباً عبث به نظر می‌رسد. به‌راستی، استدلال براون‌میلر (ناخواسته) زنان را از ازل ناتوان نمایش می‌دهد. با این حال، اگر «واقعیت» زیست‌شناختی توانایی مردانه برای تجاوز، خودش سیاسی باشد، پس راه‌های دیگری برای درک بدن‌ها، سیاست و پویایی‌های قدرت که زمینه‌ساز تجاوز جنسی هستند، وجود دارد. همین امکان نظری است که فضایی را برای تغییر اجتماعی و سیاسی در اختیار ما می‌گذارد.

ب. جنسی‌زدایی

برخلاف براون‌میلر، فمینیست‌هایی وجود دارند که به نفع روایتی جنسی‌زدوده از تجاوز استدلال می‌کنند، و مانند فوکو، تجاوز را فقط شکل دیگری از خشونت می‌دانند. برای مثال، استدلال کریستینا هاف سامرز،^۱ «فمینیست انصاف‌محور»^{۹۲} خودخوانده، را در حمایت از برداشت عاری از جنسیت از تجاوز در نظر بگیرید:

فمینیست‌های انصاف‌محور، رهیافت به مسئله‌ی خشونت علیه زنان را با پرداختن به علل ریشه‌ای افزایش عام خشونت و افول مدنیت، معقول می‌یابند. تلقی از تجاوز به مثابه جرم ناشی از سوگیری جنسیتی (به تشویق پدرسالاری که با مدارا به قربانی‌سازی زنان می‌نگرد) ماهیت حقیقی تجاوز را لجاجانه از نظر دور می‌دارد. مجرمان به تجاوز تداوم می‌بخشند. به‌بیان‌دیگر، افرادی که به خشنود کردن خودشان از راه‌های مجرمانه خو گرفته‌اند و اهمیت بسیار اندکی برای رنجی که به دیگران وارد می‌کنند، قائل هستند ... تجاوز فقط یک نوع از جرائم علیه اشخاص است، و تجاوز به زنان فقط یک زیرگونه از آن است. چالش واقعی که در جامعه با آن روبرو هستیم، این است که چگونه موج خشونت را معکوس کنیم.^{۹۳}

تحلیل سامرز درباره‌ی تجاوز، هرگونه تحلیل کلی از پدرسالاری یا زن‌ستیزی ساختاری را طرد می‌کند. اما چه اتفاقی می‌افتد اگر عناصر جنسی تجاوز انکار شوند، و آن را صرفاً نوع دیگری از خشونت ادراک کنیم؟ بسیاری از فمینیست‌ها استدلال

¹ Christina Hoff Sommers

می‌کنند که جنبه‌های پدرسالارانه که زمینه‌ساز تجاوز هستند، اینجا از دست رفته‌اند.^{۹۴} درون معادله‌ی سامرز، مسئله‌ی تجاوز از تقسیمات ساختاری، اجتماعی یا اقتصادی که مردان و زنان را در دوتایی نزدیکی در مقابل هم قرار می‌دهند، سرچشمه نمی‌گیرد. مسئله در عوض خشونت به‌طور کلی است. نظریه‌ی او مستلزم هیچ‌گونه کنکاش بیشتری درباره‌ی خاصیت جنسیتی تجاوز نیست و داده‌هایی را که این تلقی از «تجاوز به زنان» صرفاً به‌مثابه «یک زیرگونه» از خشونت به‌جای شیوه‌ی مسلطی از آن را زیر سؤال می‌برند، نادیده می‌گیرد.^{۹۵} مانند سامرز، فوکو خشونت را عاری از جنبه‌های جنسیتی تجاوز مورد کندوکاو قرار می‌دهد. با این حال، انگیزه‌های فوکو اساساً با انگیزه‌های سامرز تفاوت دارند. فوکو پرسش بحث‌برانگیز خود را دقیقاً با این هدف مطرح می‌کند که به معانی اجتماعی‌ای که «جنس» طبیعی انگاشته شده را قوام می‌بخشند، دست یابد. با این حال، سامرز مؤلفه‌ی جنسیتی تجاوز را تماماً انکار می‌کند. پروژه‌ی سامرز با رد تحمیل اجتماعی تقسیم جنسیتی، در پی کشف معنای «حقیقی» و فارغ از جنس تجاوز است (که «واقعاً» درباره‌ی «خشونت» است، و نه درباره‌ی رابطه‌ی جنسی). به این ترتیب، او عمق اهمیت جنسیت و همچنین شیوه‌های گوناگونی را که جنس و جنسیت با هم در رابطه‌ی سازنده‌ی متقابل هستند، دست کم می‌گیرد.^{۹۶} اگر تجاوز به‌طور اجتماعی به‌مثابه روشی مختص به جنسیت برای حمایت، تولید و تحمیل سلسله‌مراتب جنسیتی برساخته شود، پس آن برساخت در اساس و ذات هر نمونه‌ی تجاوز است. بنابراین، چالش پیش روی فمینیسم این است که آن جوانب معرف تجاوز را تصدیق و بی‌ثبات کند؛ در عین حال که علیه گرایش‌ها برای ذاتی‌سازی تجاوز به‌مثابه مؤلفه‌ای ایستا از ساخت اجتماعی ما، هشدار می‌دهد.

با توجه به گرایش نظریات فمینیستی در جهت «جنسی‌زدایی» از فعل تجاوز، قابل توجه است که چندین محقق فمینیست به تازگی درصدد معرفی مجدد این انگاره در نظریه‌ی فمینیستی برآمده‌اند که «تجاوز، رابطه‌ی جنسی است». مونیک پلازا^۱ در پاسخ مستقیم و پر حرارت خود به فوکو ادعا می‌کند که «ما باید تأیید کنیم که تجاوز جنسی است، چراکه به جنس‌بندی اجتماعی و به تفکیک اجتماعی میان جنس‌ها اشاره دارد».^{۹۷} به نظر پلازا، رابطه‌ی جنسی را نمی‌توان از تجاوز جدا کرد، دقیقاً به این خاطر که جنس‌بندی اجتماعی نه تنها مقدم بر تجاوز است، بلکه فعالانه آن را تقویت نیز می‌کند.^{۹۸} جنس‌بندی اجتماعی از نظر پلازا نظام اصلی‌ای است که زنان از آن طریق تفاوت یافته و تابع مردان می‌شوند؛ این فرایند خشونت‌بار جامعه‌پذیری دگرجنس‌هنجاری است.^{۹۹} باین حال، نظریه‌پرداز فمینیست دیگری هست که کار او با اصرار بر این نکته مشخص می‌شود که «جنس» در ابتدایی‌ترین سطح آن، بر هر تحلیلی از تجاوز تأثیر می‌گذارد.

کاترین مک‌کینون^۲ نیز مانند پلازا استدلال می‌کند که تجاوز و رابطه‌ی جنسی نباید از هم جدا شوند زیرا «گفتن اینکه تجاوز خشونت است نه رابطه‌ی جنسی، هنجار «رابطه‌ی جنسی خوب است» را به‌سادگی با تمایز رابطه‌ی جنسی اجباری به‌عنوان «نه رابطه‌ی جنسی»، حفظ می‌کند.^{۱۰۰} برای مک‌کینون، تجاوز صرفاً به دلیل خشونت‌آمیز بودن، «کم‌تر جنسی» نیست.^{۱۰۱} به‌راستی، مک‌کینون اشاره‌ای مستقیم (هرچند ضمنی) به فوکو می‌کند: «تحلیل فمینیستی نشان می‌دهد که تعرض با مشت مرد چندان متفاوت از تعرض با قضیب نیست، نه چون هر دو خشونت‌آمیز هستند بلکه چون هر دو جنسی هستند».^{۱۰۲} از نظر مک‌کینون، خشونت علیه زنان درون جامعه‌ای سکسیست همواره جنسی است.^{۱۰۳} به‌راستی، تحلیل مک‌کینون از خشونت به نمایش درآمده و جنسی شده

1 Monique Plaza

2 Catharine MacKinnon

در پورنوگرافی نشان می‌دهد که همان‌طور که اندریا دورکین^۱ زمانی بیان کرده بود، «هرگونه تعدی به بدن زنان می‌تواند برای مردان تبدیل به رابطه‌ی جنسی شود».^{۱۰۴} پورنوگرافی با مشروط کردن میل جنسی و متعاقباً شکل دادن به رفتار جنسی، باعث تبدیل شدن مدل استیلا/انقیاد سکسوالیته به «واقعیتی» تجربی درباره‌ی رفتار جنسی می‌شود که تمایز میان واقعیت و اسطوره یا کلیشه را عملاً بی‌معنا می‌سازد. به این ترتیب، جدا کردن رابطه‌ی جنسی از خشونت در هر نظریه‌ی تجاوز، بی‌اعتنایی هم به انگیزش و هم به پیامدهای اجتماعی تجاوز است.^{۱۰۵} مک‌کینون پدیده‌ی تجاوز را صریحاً درون محدوده‌های دگرجنس‌گرایی «عادی» (اما تحمیل‌شده) قرار می‌دهد.^{۱۰۶} از نظر مک‌کینون، دگرجنس‌گرایی با مدل استیلا/انقیاد میل مشخص می‌شود که زنان در آن جایگاهی نابرابر دارند.^{۱۰۷}

دغدغه‌ی مک‌کینون این است که استفاده و سوءاستفاده‌ی جنسی از زنان، آسیب به حساب نمی‌آید زیرا در دنیایی که «زنان فقط به درد رابطه‌ی جنسی می‌خورند»، بسیار طبیعی تلقی می‌شود.^{۱۰۸} برداشت سلسله‌مراتبی از جنسیت پیشاپیش مشغول عمل است و روایت‌های فردی زنان از تجارب تبعیض و تعدی را تضعیف می‌کند، زیرا باعث می‌شود که چنین رفتاری با آن‌ها مناسب به نظر برسد. نظریه‌ی مک‌کینون، اثرات مادی نابرابری جنسیتی نظام‌مند را نقطه‌ی آغاز کار خود می‌گیرد. این نابرابری نه تنها پاسخ‌های زنان به خشونت جنسی را پنهان می‌کند، بلکه همچنین به آن‌ها شکل می‌دهد. این موضع نظری، پرسش‌های مهمی را در رابطه با خشونت ذاتی در تحمیل دگرجنس‌گرایی، و رابطه‌ی میان تجاوز و آنچه رابطه‌ی جنسی دگرجنس‌گرای «عادی» تصور می‌شود، مطرح می‌کند. به‌راستی، مک‌کینون مانع از پذیرش پیش‌افتاده‌ی روابط جنسی سلسله‌مراتبی به‌مثابه تفاوتی «طبیعی» (و بنابراین بی‌ضرر و تغییرناپذیر) بین زنان و مردان می‌شود. او این کار را دقیقاً به این خاطر انجام می‌دهد که هرگونه پذیرش

¹ Andrea Dworkin

چنین چیزی، گرایش ما را به پذیرش «تفاوت‌های» دیگر میان جنس‌ها تقویت می‌کند. مک‌کینون به ما یادآوری می‌کند که وقتی برابری بر مبنای همسانی باشد، به اختلافی واقعی در قدرت اجتماعی میان مردان و زنان منجر می‌شود و در نتیجه زنان به‌ندرت «در وضعیت مشابهی» با مردان قرار دارند.

در تحلیل مک‌کینون، زنان می‌توانند تمایز میان تجاوز و دخول دگرجنس‌گرایی معمولی را دشوار بیابند، زیرا به آن‌ها گفته شده که آنچه به‌عنوان تجاوز تجربه می‌کنند، صرفاً رابطه‌ی جنسی است. به‌عنوان مثال، قانون کیفری تجاوز مدعی تعریفی حقوقی از تجاوز می‌شود که ناتوان از ثبت آن رخدادهایی است که بسیاری از زنان به‌عنوان تجاوز تجربه می‌کنند.^{۱۰۹} تحلیل مک‌کینون نشان می‌دهد که خشونت پیرامون عمل تجاوز (استفاده از سلاح، زوری که قربانی را بی‌حرکت نگاه می‌دارد، یا ترسی که با تهدید خشونت بیشتر در صورت عدم اجابت به همراه می‌آید)، سرشت ویژه‌ی تجاوز را به آن نمی‌بخشد. در عوض، خشونت تجاوز را باید در خصوصیات دگرجنس‌گرایی آن یافت.^{۱۱۰} تجاوز خشونت‌آمیز است چراکه در امتداد پیوستاری از تجربه‌ی دگرجنس‌گرا قرار گرفته که خودش اشباع از قهر و زور است.^{۱۱۱}

از نظر مک‌کینون، خشونت در تجاوز نقاط اشتراک فراوانی با خشونت اساسی در تحمیل هم‌جنس‌گرایی اجباری دارد، از این نظر که هر دو به‌طور اجتماعی وجود دارند و تلقین می‌شوند.^{۱۱۲} مک‌کینون با حرارت به مصاف کسانی رفته که نظریه‌ی او را به‌عنوان این ادعا تفسیر می‌کنند که هر رابطه‌ی جنسی، تجاوز است.^{۱۱۳} کسانی که از این اتهام استفاده می‌کنند، آشکارا نتوانسته‌اند ذکر کنند که او تاکنون کجا چنین گزاره‌ای را نوشته است.^{۱۱۴} تحلیل مک‌کینون ساختاری است و به‌هیچ‌وجه امکان برابری در روابط بین جنس‌ها (از این‌رو روابط جنسی) در سطح فردی را انکار نمی‌کند. تقلیل آثار جامع مک‌کینون به گزاره‌ی بیش‌ازحد ساده‌انگارانه‌ای همچون «هر رابطه‌ی جنسی

تجاوز است»، راهی برای بدنام کردن کار او و حمله به اعتبار او است بدون اینکه هرگز به ایده‌ها و تحلیلی که او ارائه می‌کند، پاسخ داده شود.

موضع مک‌کینون به دقت خاطر نشان می‌کند که آنچه اغلب تفاوت جنسیتی نامیده می‌شود، در واقع استیلا جنسیتی است. باین حال، نظریه‌ی او درباره‌ی قدرت و برساخت اجتماعی، تمایل به فروربردن امکان عاملیت جنسی زنانه در پرده‌ای از ابهام دارد.^{۱۱۵} به عنوان مثال، یکی از اصحاب دانشگاه، انگاره‌ی او از قهر را به نحو کاملاً بایسته‌ای توصیف کرد: «زنی که می‌پرد، گواه بر فقدان قهر نیست، بلکه قهری آن‌چنان بنیادین که به بنیان خودشناسی زن تبدیل شده است».^{۱۱۶} بنابراین، در عین حال که با مک‌کینون موافق هستم که از آنجا که استیلا و انقیاد به مثابه پایه و اساس روابط دگر جنس‌گرا به صورتی اروتیک درآمد‌اند، تشخیص مرز میان رابطه‌ی جنسی و تجاوز برای هر دو زنان و مردان دشوار شده است، در رابطه با وسعت و تمامیت آن استیلا مخالفت دارم. به راستی، کار فوکو در باب قدرت نشان می‌دهد که امکانات مقاومت بیش از آن هستند که مک‌کینون اذعان می‌کند.

بررسی پاسخ‌های فمینیستی به تجاوز، اظهارات فوکو در باب جنسی‌زدایی از تجاوز و کار متناظر او در باب سکسوالیته و بدن را زمینه‌مند می‌سازد. به راستی، فوکو پیشنهادهای حقوقی خود برای جرم‌زدایی از تجاوز به مثابه یک جرم جنسی مشخص را بر این انگاره استوار می‌کند که سکسوالیته تحت هیچ شرایطی نباید ابژه‌ی مجازات باشد.^{۱۱۷} هدف اصلی فوکو، «آزادسازی» سکسوالیته از گفتمان انضباطی است. این هدف با تز گسترده‌تر او مبنی بر اینکه سکسوالیته‌ی فرد نه قوام‌بخش درونی‌ترین حقیقت درباره‌ی خویشتن او، بلکه در واقع ابزار تنظیم اجتماعی است، جور درمی‌آید.

کار فوکو خاطر نشان می‌کند که بدن جنسی هم ابزار اصلی و هم معلول قدرت انضباطی مدرن است. به این ترتیب، فراخوان وی برای جنسی‌زدایی، تلاش برای مختل کردن قابلیت‌های تنظیمی و مولد قدرت جلوه‌گر در قانون است. درون همین منطقی خاص

است که فوکو ظاهراً تصریح می‌کند که قانون‌گذاری علیه تجاوز به‌نوعی مترادف با مجازات سکسوالیته است.^{۱۱۸} ندای فوکو برای تابع ساختن مؤلفه‌ی صراحتاً جنسی تجاوز به نفع تحلیل خشونت، سازوکار جالبی برای پیشگیری از تجاوز فراهم می‌کند. اما این سهم حاکی از انکار خصیصه‌ی جنسی این جرم نیست. در عوض، نظریه‌ی قدرت مولد فوکو راهی جدید برای ادراک بدن زنانه ارائه می‌دهد. از یک‌سو، اثرات انضباطی قدرت، به بدن زنانه به‌عنوان بدنی ضعیف شکل داده‌اند که با انفعال و تعدی‌پذیری مشخص می‌شود. از سوی دیگر، فوکو به ما می‌گوید که مقاومت «دقیقاً در همان نقطه‌ای که روابط قدرت اعمال می‌شوند»، واقع شده است.^{۱۱۹}

۳. تجاوز و مقاومت: دیدگاه به‌مثابه ارزیابی مجدد

با بازگشت به سؤالی که فوکو صورت‌بندی کرده است: تجاوز چه فرقی با مشت زدن به صورت دارد؟ دو پاسخ به یک اندازه معتبر به سؤال بحث‌برانگیز فوکو درباره‌ی تجاوز وجود دارد. اولین پاسخ در تولید اجتماعی بدن جنسیتی زنانه نهفته است: تجاوز دقیقاً مانند مشت زدن به صورت نیست، چون اجزای جنسی ما بسیار آغشته به معنای اجتماعی هستند. وینفرد وودهال^۱ به این موضوع اشاره می‌کند:

اگر قصد داریم به‌طور جدی با تجاوز روبرو شویم، باید توضیح بدهیم که چگونه واژن به‌مثابه مکان تهی‌بودگی و آسیب‌پذیری، قضیب به‌مثابه سلاح، و دخول به‌مثابه تعدی، رمزگذاری و تجربه می‌شوند.^{۱۲۰}

پاسخ اول نشان می‌دهد که پرسش فوکو هرگونه کنکاش نظری درباره‌ی دلالت‌های ساختاری و سیاسی تجاوز را از قلم می‌اندازد و ویژگی جنسیتی تجاوز را نیز در نظر نمی‌گیرد. همچنین ناتوان از پرداختن به پیچیدگی رمزگذاری جنسی و جنسیتی است

1 Winifred Woodhull

که وودهال از آن سخن می‌گوید. فوکو استمرار رجحان بخشیدن به اندام‌های جنسی در رابطه با سکسوالیته را از تعریف جنسی تجاوز استنباط می‌کند، رجحانی که پشتوانه‌ی «طبیعی‌بودگی» بدن جنس‌مند است و بنابراین به مبهم ساختن رابطه‌ی پیچیده میان سکسوالیته و قدرت منجر می‌شود. پس کانون توجه وی مناسب نیست. او واقعیت بدن مورد تجاوز را در تلاش برای بی‌ثبات کردن اثرات انضباطی قانون در پرده‌ی ابهام فرومی‌برد.

از این نظرگاه، موضع فوکو در رابطه با تجاوز به‌ویژه آزاددهنده است، دقیقاً به این خاطر که ظاهراً کار خود او در خصوص قدرت و بدن را نادیده می‌گیرد. به‌راستی، فوکو در مجموعه‌ی قدرت/دانش استدلال می‌کند که «هیچ چیز مادی‌تر، فیزیکی‌تر و جسمانی‌تر از اعمال قدرت نیست».^{۱۲۱} نظریه‌پردازان فمینیست، نظیر وودهال، مدت‌ها استدلال کرده‌اند که تجاوز شیوه‌ی اصلی برای برساخت اجتماعی بدن زنانه است. به‌راستی، آن‌ها ادعا می‌کنند که نقد روابط جنسیتی قدرت باید خاستگاه هر تحلیل از تجاوز باشد.^{۱۲۲} بنابراین سؤال فوکو این واقعیت را نادیده می‌گیرد که ما در جنسیت خود سکونت داریم. دقیقاً به این دلیل که ما به‌عنوان موجودات جنس‌مند زندگی می‌کنیم، قضاوت‌هایی هنجاری باید در این‌باره انجام شوند که وقتی بدن ما به‌عنوان جنسیتی که در آن سکونت داریم، در معرض تعدی قرار می‌گیرد، به چه معناست. عملکرد اساسی و درونی قدرت در سطح بدن، شاید واضح‌تر از همه توسط خود فوکو بیان شده باشد:

آنچه می‌خواهم نشان بدهم این است که چگونه روابط قدرت می‌توانند به‌طور مادی به اعماق بدن رسوخ کنند، بدون آنکه حتی به وساطت بازنمایی‌های خود سوژه وابسته باشند. اگر قدرت، بدن را به تصرف خود درمی‌آورد، از این طریق نیست که نخست در آگاهی افراد، درونی شده است. شبکه یا مدار

از زیست-قدرت یا جسم-قدرت وجود دارد که به‌عنوان ماتریس شکل‌دهنده‌ی خود سکسوالیته به‌عنوان پدیده‌ای تاریخی و فرهنگی عمل می‌کند که به نظر می‌رسد در آن توأمان خودمان را بازمی‌شناسیم و از دست می‌دهیم.^{۱۲۳}

پاسخی فمینیستی به نگرانی فوکو: اندام‌های جنسی دارای معنای اجتماعی مشخصی هستند. این معنا را نمی‌توان از نظر قانونی (یا شخصی) به این امید به حالت تعلیق درآورد که فرایند اشباع‌زدایی این معنای نابجا آغاز خواهد شد. به‌راستی، درخواست از قربانیان تجاوز برای ارزیابی مجدد معنای اندام جنسی و سکسوالیته در کلیت آن، پس از این‌که تجاوز را در مقام زنان جنسیتی تجربه کرده‌اند، اولیتی قابل‌تردید به نظر می‌رسد. این روش مسلماً نقطه‌نظر قربانی تجاوز را در سایه فرومی‌برد، درست همان‌طور که ناتوان از در نظر گرفتن شایسته و بایسته‌ی انگیزه‌های اجتماعی و سیاسی متجاوز است. فمینیست‌ها نیاز به طرح قضاوت‌های هنجاری و ارائه‌ی بدیل‌های رهایی‌بخش دارند. تجاوز صرفاً موضوع خشونت نیست. در عوض، نمونه‌ای انضمامی از خشونت جنسیتی است که نگاشت اجتماعی و ستم جنسیتی را تقویت می‌کند. درعین حال که روشن است که فوکو در پی حذف معنای مفروطی است که به اندام‌های جنسی نسبت داده شده، این استراتژی آشکارا پیامدهای مادی و حقوقی بی‌اعتنایی به معنای آن را که اندام‌های جنسی از پیش به‌طور اجتماعی و سیاسی دارا هستند، دست‌کم می‌گیرد. همان‌طور که مونیک پلازا اشاره می‌کند:

اگر درست فهمیده باشم، به خاطر زنان، سکسوالیته قرار است جایگاهی غالب به دست آورد، قرار است محاصره شود ... آیا فراموش کرده‌اید که این اتفاق از پیش افتاده است؟ آیا فراموش کرده‌اید که سکسوالیته «به‌جای این‌که در جامعه‌ی معاصر سرکوب شده باشد، بالعکس دائماً برانگیخته شده است؟»^{۱۲۴}

به‌راستی، واژن از لحاظ اجتماعی متفاوت از قضیب است. اندام‌های جنسی از لحاظ اجتماعی با بینی و مو تفاوت دارند. دقیقاً از طریق همین تفکیک معنای اجتماعی و گفتمانی است که ما می‌بینیم که تجاوز صرفاً حمله به بدن نیست. به این دلیل که اندام‌های جنسی ما از معنای اجتماعی برخوردار شده‌اند، تجاوز را باید به‌عنوان حمله‌ای به بدن جنسیت‌زده و جنسی‌شده قرائت کرد.

۴. به‌سوی نظریه و سیاست فمینیستی پیشگیری از تجاوز

با این حال، پاسخ دومی به پرسش فوکو وجود دارد. و همین پاسخ دوم است که به باور من ثمربخش‌تر از همه برای سیاست فمینیستی پیشگیری از تجاوز است. فوکو به اثرات انضباطی گفتمان تجاوز می‌پردازد؛ یعنی دقیقاً این که چگونه تجاوز موجب تروما می‌شود و چرا تعدی به اجزای جنسی فرد، با تعدی به جاهای دیگر تفاوت دارد. تجاوز به‌مثابه ترومایی بدن‌مند تحقق می‌یابد زیرا سکس و سکسوالیته به‌عنوان هسته‌ی وجود فرد تولید شده‌اند؛ امری بنیادین برای نفس. اندام‌های جنسی ما و هویت جنسیتی که بر آن دلالت می‌کنند، اشباع از معنای اجتماعی هستند.^{۱۲۵} به این ترتیب، تعدی به آن‌ها به‌مثابه ترومایی متمایز از سایر اشکال خشونت تجربه می‌شود. با این حال، نیازی نیست که نظریات فوکو در باب قدرت و بدن، منحصرأ در سطح گفتمانی عمل کنند. در عوض، آن‌ها را می‌توان روشنگر گفتمانی فمینیستی دانست که ترومای تجاوز را مسلم می‌انگارد.

این موضوع که فمینیسم درباره‌ی تجاوز به‌مثابه امری طبیعی یا درهم‌شکننده‌ی نفس سخن می‌گوید، نتیجه‌ای آبرونیک دارد، یعنی خود موجب می‌شود که تجاوز را به این صورت تجربه کنیم. به‌راستی، انگاره‌ی فوکو مبنی بر این که قدرت مولد است و معنا از طریق گفتمان ساخته می‌شود، پرتو نوری بر این نکته می‌افکند. به‌علاوه، انگاره‌ی فوکو از قدرت مولد، شیوه‌ای برای مقاومت در برابر نگاه‌های اجتماعی

ارائه می‌کند که زمینه‌ساز تجاوز هستند؛ هم به‌طور گفتمانی و هم به‌طور فیزیکی. فوکو به ما می‌گوید که «آنجا که قدرت هست، مقاومت نیز هست». ۱۲۶ به ادعای من، مقاومت در برابر نگاشتن اجتماعی تجاوز که زنان را به‌مثابه قربانیانی از پیش موجود وضع می‌کند. به ادعای من، مقاومت در برابر این انگاره که تجاوز واقعی‌تری زیست‌شناختی است؛ واقعی‌تری مقدم بر هر نمونه‌ی معین از تجاوز. به ادعای من، مقاومت در برابر مفهوم‌پردازی تجاوز محدود به خشونت سوژه (متجاوز)/اژه (قربانی).

چارچوب مباحثه‌ی فمینیستی بر سر تجاوز، باید از نو بر پیشگیری از تجاوز تمرکز کند. درک قدرت در قابلیت‌های مولد آن نشان می‌دهد که فمینیسم می‌تواند این انگاره را بی‌ثبات سازد که زنان همیشه از پیش قربانی تجاوز یا ذاتاً قابل تجاوز هستند. سیاست فمینیستی که در صدد پیشگیری از تجاوز برمی‌آید، باید تأیید کند که تجاوز، واقعیت ثابت زندگی زنان نیست. یک رویکرد فمینیستی کارآمد به تجاوز نمی‌تواند کار خود را با تعریف زنان به‌واسطه‌ی تعدی‌پذیری آن‌ها، و تعریف تجاوز به‌عنوان تقدیری بدتر از مرگ، شروع کند. چنین دیدگاهی به دو دلیل متمایز، مسئله‌دار است. نخست، در تقلیل هسته‌ی وجود فرد به سکسوالیته مشارکت می‌جوید؛ به‌این ترتیب، در معرض تجاوز قرار گرفتن را باید از هرگونه حسِ نفس و فضای اندرونی، خصوصی و صمیمی عاری کرد. دوماً، به انتساب «منزلی متافیزیکی» به تجاوز کمک می‌کند و تمام دیالوگ در رابطه با تجاوز را به محدوده‌های ترس می‌راند. پذیرا شدن این گفتمان تجاوز، به معنای پذیرش مفصل‌بندی ترس و اجتناب‌ناپذیری است، اما نه پیشگیری.

بهره‌گیری از انگاره‌ی قدرت مولد و مقاومت نزد فوکو، مفهوم‌پردازی مجدد چشمگیر بدن زنانه را میسر می‌سازد. به‌این ترتیب، به مفصل‌بندی نظریه‌ی پیشگیری از تجاوز یاری می‌رساند، دقیقاً چون بدن زنانه را در جایگاه نیروی مستقیمی علیه متجاوز که در پی انقیاد از طریق خشونت جنسی است، قرار می‌دهد. نقطه‌ی قوت این مفهوم‌پردازی مجدد بدن زنانه برای سیاست پیشگیری از تجاوز، دووجهی است؛ توأمان

مقاومت و پیشگیری. نخست، تاکتیک فعالی برای مقاومت در برابر تجاوز است، زیرا بدن زنان را در جایگاه نیرویی مستقیم علیه تجاوز قرار می‌دهد. دوماً، مفهوم‌پردازی مجدد بدن زنانه به‌عنوان بدنی قدرتمند، به‌عنوان نیرویی هنجاری برای پیشگیری از تجاوز عمل می‌کند؛ و این کار را با فروپاشی مدل استیلا/انقیاد تفکیک جنسیتی انجام می‌دهد. در همان حال که بدن زنان به شکلی متفاوت ادراک می‌شود، انگاره‌های سلسله‌مراتبی از جنسیت نیز به چالش کشیده خواهند شد. در حال حاضر، هر دو نگاه‌های اجتماعی جنسیتی و فمینیستی، زنان را به دام تجاوز می‌اندازند، به‌جای اینکه از تجاوز در هنگام حمله، اجتناب یا جلوگیری شود. مبارزه علیه تجاوز لازم نیست (و نباید) محدود به قلمرو مقننه یا قضایی باشد. کار فوکو به ما یادآوری می‌کند که بدن ما به یک معنا میدان نبرد است. اگر این گفته حقیقت داشته باشد، پس فمینیسم باید به صورتی بسیار فیزیکی‌تر دربیاید.

نظریه‌ی فمینیسم فیزیکی چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ برساخت بدن زنانه با انفعال مشخص می‌شود. مفصل‌بندی مجدد بدن زنانه مستلزم تغییر در نحوه‌ی زیست زنان در بدن فیزیکی و فضای فیزیکی آن‌ها است. کلودیا کارد^۱ استدلال می‌کند که فرهنگ پدرسالار، بدن زنان را به طریق خاصی -تعدی‌پذیر- برمی‌سازد:

زنانی که فاقد تعلیمات رزمی هستند، آماج آسانی برای کسانی هستند که پیام سلطه را مخابره می‌کنند. زنان در پدرسالاری معمولاً غیر مسلح و نیازموده برای نبرد فیزیکی هستند ... نه تنها زن‌ها باید هنگام حمله قادر به توسل به مهارت‌های خود باشند (که سلاح نظامی متعارف ممکن است برای آن مفید نباشد) بلکه معنای اجتماعی «زنانه» نیز باید تغییر یابد تا دیگر به معنای «قربانی» نباشد.^{۱۲۷}

¹ Claudia Card

کار فوکو به ما می‌گوید که مفهوم‌پردازی مجددِ بدن‌مندی زنانه به‌عنوان بدنی نیرومند به جای بدنی منفعل یا شکننده، شیوه‌ی لاینفکی از مقاومت علیه فرهنگ تجاوز است. غریزه‌ای در جهت دفاع شخصی و صیانت از بدن باید در میان زنان پرورش یابد. چنین کاری نه‌تنها خود زنان را در جایگاه مقاومت در برابر خشونت جنسی قرار می‌دهد؛ بلکه زیر پای ارزش‌های اجتماعی را که بدن زنانه را به‌مثابه بدنی ضعیف برمی‌سازند نیز خالی می‌کند و آن‌ها را با ارزش‌های نیرومندی و قوت جایگزین می‌کند. تمرکز بر دفاع شخصی، چارچوب بحث درباره‌ی تجاوز جنسی را به پیشگیری تغییر می‌دهد و درعین‌حال که بدن زنانه را توانمند می‌سازد، آسیب مشخصاً جنسی تجاوز را زمینه‌مند می‌کند. مارتا مک‌کاهی^۱ در کتاب *ضربه‌فنی‌های واقعی: فمینیسم فیزیکی دفاع شخصی زنان*، این مزیت دوگانه را شرح می‌دهد:

دقیقاً به همین خاطر است که تجاوز زیان‌بار است و ارزش جنگیدن علیه آن را دارد: آن شیوه‌ی بودن زنان در جهان را از بدن زیسته‌ی مستغرق به بدنی درهم‌شکسته با نفسی در جای دیگر یا نفسی تقلیل یافته به بدن-شیء، تقلیل می‌دهد. زنان از سوی مردانی که تجاوز می‌کنند (و متأسفانه بسیاری دیگر)، اشیاء تهی از اراده‌ی اخلاقی یا فاقد بدن-نفس متمایز از متجاوز قلمداد می‌شوند، یا به (سوء)تفسیر متجاوز تقلیل می‌یابند.^{۱۲۸}

مک‌کاهی ادعا می‌کند که تدریس به زنان برای دفاع از خودشان، جایگاه بدن آن‌ها را در رابطه با استیلای مردانه تغییر می‌دهد و زنان را به سلاح بدن‌مند نیرومندی تبدیل می‌کند. او به‌این‌ترتیب با گنجاندن توانایی‌های فیزیکی و بدن زنان در معادله، شرایط

¹ Martha McCaughy

تجاوز را از نو می‌نویسد. نظریه‌ی او درباره‌ی دگرگونی جسمانی است؛ مقاومت و به‌راستی تغییر، درون آن دگرگونیِ خویشتن قرار دارند.

دستورالعمل دفاع شخصی با درخواست از زنان برای عمل به شیوه‌های غیرزنانه، نه تنها شناسایی برخی از سازوکارهایی که نابرابری جنسیتی را می‌آفرینند و حفظ می‌کنند، بلکه واژگونی آن‌ها را نیز ممکن می‌سازد. دفاع شخصی، نوعی ضد-گفتمان است. زنان، مردان و پرخاشگری را به شیوه‌های جدیدی مخالف با آنچه مسلم می‌انگاریم، بازنمایی می‌کند. طرز کار جسمانی جدید زنان، نه تنها بر اعتماد به نفس آن‌ها در رابطه با دفع تعرض تأثیر می‌گذارد؛ بلکه برای بسیاری از حوزه‌های زندگی آن‌ها به شدت نتیجه‌بخش از آب درمی‌آید.^{۱۲۹}

جنسیت ایدئولوژی‌ای زیسته است؛ نظامی از ایده‌ها درباره‌ی مردان و زنان که در طول عمر خود با آن زندگی می‌کنیم. آن ایده‌ها در مقام ایدئولوژی زیسته، به رویه‌های جسمانی مشخص تبدیل می‌شوند.... افرادی که مشغول دفاع شخصی هستند، آنچه را فمینیست‌ها درباره‌ی ایجاد انقطاع در آن صحبت می‌کنند -زنانگی- در عمل منقطع می‌سازند: آن‌ها واسازی زنانگی را به اجرا می‌گذارند. در این فرایند، دفاع شخصی به زنان امکان می‌دهد که نوع متفاوتی از دانش بدنی را درونی کنند. به این ترتیب، دفاع شخصی عبارتست از فمینیسم در گوشت و خون.

تصور مجدد بدن زنان به عنوان بدنی قدرتمند و پاسخ‌های مبارزه‌جویانه به تجاوز، چارچوب خشونت را از سوژه-ابژه به سوژه-سوژه تغییر می‌دهد. این مفصل‌بندی

مجدد، نابرابری‌های ساختاری در شالوده‌ی فرهنگ تجاوز را انکار نمی‌کند؛ اما خشونت تجاوز را نیز به‌سادگی با شیء‌واره ساختن تجاوز به‌مثابه ترسی فائق‌نیامدنی، تداوم نمی‌بخشد و باز-نمایی نمی‌کند. در عوض، پاسخ فمینیستی به تجاوز بر اساس مدل دفاع شخصی، بدن زنان را برحسب قوت و ظرفیت تعریف می‌کند، نه انفعال و آسیب‌پذیری. فرم زنانه را در نیروی منسجم و قدرتمندی علیه وقوع و معنای تجاوز از نو سازمان می‌دهد؛ به‌بیان‌دیگر، پیشگیری از تجاوز بر اساس بدن خود زنان، بر فضاهایی تأکید می‌کند که اوضاع را می‌توان در آن‌ها تغییر داد؛ فضاهایی که زنان می‌توانند در آن‌ها به تلاش و مداخله بپردازند، بر تجاوز غلبه و آن را منحرف کنند.

نظریه‌ی پیشگیری از تجاوز، محدود به یک وسیله برای از بین بردن ساختارهای سیاسی پدرسالاری نیست. دفاع شخصی زنان فقط یکی از ابزارهای مقاومت در برابر تجاوز است. باین‌حال، دفاع شخصی در مقام ابزار، از طریق بازتعریف بدن زنان و جایگزین کردن تعدی‌پذیری با نیرومندی و قوت، پاسخ حقیقتاً قدرتمندی برای فرهنگ تجاوز فراهم می‌آورد. تعیین مکان مقاومت درون نفس فرد، درون بدن خود او، وقوع و معنای تجاوز را با تأکید بر قوت و ظرفیت زنان تغییر می‌دهد. پیشگیری از تجاوز از طریق دفاع شخصی، قسمی فمینیسم حقیقتاً فیزیکی را ارائه می‌دهد: «فمینیسم در گوشت و خون».^{۱۳۰}

¹ *La Folie encerclee* (Change Collective 1977), reprinted in *Politics, Philosophy, Culture: Interviews and Other Writings 1977-1984*: 200 (Lawrence Kritzman ed., 1988) [hereinafter *Politics, Philosophy, Culture*].

² Id.

³ Id. at 200-02.

⁴ See generally Winifred Woodhull, "Sexuality, Power, and the Question of Rape", in *Feminism and Foucault: Reflections On Resistance*: 167 (Irene Diamond & Lee Quinby eds., 1998); Vikki Bell, "Beyond the "Thorny Question": Feminism, Foucault and the Desexualisation of Rape", 19 *Int'l J.*

Soc. Law: 3 (1991); Ann Cahill, "Foucault, Rape, and the Construction of the Feminine Body", 15 *Hypatia: 43* (Winter 2000); Monique Plaza, "Our Damages and Their Compensation", 1 *Feminist Issues: 25* (1981).

^۵ واضح است که تنها با «یک» سیاست فمینیستی یا یک فمینیسم «کلی» روبرو نیستیم. فمینیسم خود یک جنبش سیاسی و اجتماعی است، اما شیوه‌ای از نقادی فلسفی و زبان‌شناختی نیز محسوب می‌شود. در بخش دوم، خطوط کلی چندین پاسخ نظری و عملی فمینیستی به تجاوز مطرح می‌شود که البته به هیچ وجه فهرست جامعی نیست.

^۶ این مقاله بر تجاوز به زنان تمرکز می‌کند. تحقیقات نشان می‌دهد که ۹۹/۶ درصد متجاوزین مرد بوده و ۹۴/۵ درصد قربانیان تجاوز را زنان تشکیل می‌دهند.

Lawrence A. Greenfield, *Sex Offenses and Offenders: An Analysis of Data on Rape and Sexual Assault*, U. S. Department of Justice. Bureau of Justice Statistics (1997).

گرچه کانون توجه من مستقیماً از شمار نامتناسب قربانیان مؤنث تجاوز سرچشمه می‌گیرد، اما قصد ندارم تجاوز به مردان را بی‌اهمیت جلوه دهم یا انکار کنم. سایر آمارها نشان می‌دهند که تنها ۱۶ درصد تجاوزها به پلیس گزارش می‌شود.

Nat'l Victims Ctr., *Rape in America: A Report To The Nation* (1992).

شک ندارم که تجاوز به مردان بسیار کمتر از حد گزارش می‌شود و این واقعیت بر صحت آمار وزارت دادگستری تأثیر می‌گذارد. با این وجود، من نیز هم‌راستا با بسیاری از نظریه‌پردازان فمینیست استدلال می‌کنم که خود پدیده‌ی تجاوز، جنس‌زده است. به این معنا که تجاوز به منزله‌ی وسیله‌ی خشونت‌آمیز تفکیک جنسی عمل می‌کند؛ یعنی، تجاوز وسیله‌ای در سطح جامعه برای تولید و تداوم نظام ظلم و ستم است که به مردان دگرجنس‌گرا امتیاز می‌بخشد.

⁷ Lois McNay, *Foucault And Feminism: Power, Gender, And The Self: 38* (1992)

⁸ See Amy Allen, "Foucault, Feminism, and the Self", in *Feminism And The Final Foucault: 235, 243* (Dianna Taylor & Karen Vintges eds., 2004)

(به نقل از فوکو و تعریف وی از فناوری‌های نفس به‌عنوان «تکنیک‌هایی که به افراد اجازه می‌دهند تا شمار معینی از عملیات را با وسایل خودشان بر بدن، روح، افکار و سلوک خودشان و غیره انجام دهند...»).

⁹ Susan Brownmiller, *Against Our Will: Men, Women And Rape: 14* (1975).

(از منظر آناتومی انسان، امکان دخول به‌زور بی‌شک وجود دارد. این عامل به‌تنهایی برای شکل‌گیری ایدئولوژی مردانه‌ی تجاوز کافی بوده است. هنگامی که مردها کشف کردند که می‌توانند تجاوز کنند، این کار را انجام دادند.)

¹⁰ Michel Foucault, *The History of Sexuality, Vol 1*, 86 (1978) [Hereinafter, *History Of Sexuality*].

«قدرت تنها به این شرط قابل تحمل است که بخشی اساسی از خود را مخفی کند.» فوکو می‌گوید که «روابط چندگانه‌ی نیرو که به ماشین آلات تولید، خانواده‌ها، گروه‌های محدود و نهادها شکل می‌دهند و در آن‌ها ایفای نقش می‌کنند، پایه و اساس اثرات گسترده‌ی شکافی هستند که کل کالبد اجتماعی را درمی‌نوردد.» همان، ص. ۹۴.

¹¹ Renne Herberle, “Deconstructive Strategies and the Movement against Sexual Violence”, 11, *Hypatia*: 63, 65 (Winter 1996).

¹² See Terrence Crowley, “The Lie of Entitlement”, in *Transforming A Rape Culture*: 341, 448 (Emilie Buchwald, Pamela R. Fletcher & Martha Roth eds., 1993).

(با نگاه به آگاهی‌بخشی از دیدگاه مردانه: «آرزوی من این است که گفته‌ی گلوریا استینم درباره‌ی گروه‌های آگاهی‌بخشی زنان در دهه‌ی هفتاد، درباره‌ی مردان امروز صدق کند: «افشاگری شخصی به‌عنوان راهی برای تغییر اجتماعی، مهم‌ترین و ماندگارترین میراث است.» من سکوت خودم را می‌شکوم و با این باور که تغییر اجتماعی از پس آن می‌آید، سعی بر بازگویی حقیقت خود می‌کنم. اگر مردان هماهنگ با یکدیگر سکوت را بشکنند، می‌توانیم این فرهنگ تجاوز را تغییر دهیم.»)

Nancy Matthews, *Confronting Rape: The Feminist Anti-Rape Movement And The State*: 96 (1994)

(قرار دادن رویکرد حکومتی به مسئله‌ی تجاوز در برابر تلاش‌های آگاهی‌بخشی مردمی فمینیست‌ها؟)

Jill Radford, Melissa Friedburg, & Lynn Harve, *Women, Violence, And Strategies For Action: Feminist Research, Policy, And Practice*: 167 (2000)

(با اشاره به مشترکات در رهیافت‌های فمینیستی به تجاوز در بریتانیا و هند).

¹³ See Vivian Burger, “Man's Trial, Woman's Tribulation: Rape Cases in the Courtroom”, 77, *Colum. L. Rev.*: 1 (1977)

(با تمرکز بر عدم پذیرش یا اصلاح جوهری الزام ارائه‌ی شواهد و محدودیت‌هایی بر مقبولیت رفتار جنسی گذشته‌ی قربانی برای اثبات رضایت یا استیضاح اعتبار؟)

Susan Estrich, “Rape”, 95, *Yale L. J.*: 1087, 1093 (1986)

(با این استدلال که «پاسخ این نیست که اساسنامه‌ی کاملی نوشته شود. درعین حال که برخی اساسنامه‌ها به کاربست بسیار محدودکننده‌تر از سایرین اجازه می‌دهند، هیچ «اساسنامه‌ی الگویی» برای حل و فصل قانون تجاوز وجود ندارد، زیرا مشکل هرگز نه کلمات اساسنامه‌ها بلکه تفسیر ما از آن‌ها بوده است ... تفاوت باید در درک ما از «رضایت» و «اراده» و «زور» باشد؟)

Camille LeGrand & Frances Leonard, "Civil Suits for Sexual Assault: Compensating Rape Victims", 8, *Golden Gate Univ. L. Rev.*: 479 (Women's Law Forum, 1979)

(بحث درباره‌ی جوانب نظری و عملی دادخواهی علیه متجاوز)؛

Camille LeGrand, "Rape and Rape Laws: Sexism in Society and Law", 61, *Cal. L. Rev.*: 919 (1973), reprinted in *Rape And The Criminal Justice System*: 197, 206 (Jennifer Tempkins ed., 1995)

(با اشاره به این که نتیجه‌گیری پلیس یا دادرسانی مبنی بر این که تجاوز «بی‌پایه» است، با این یافته که اتهام «کذب» است، تفاوت دارد. «واژه‌ی "بی‌پایه" اصطلاحی فنی است فقط به این معنا که پلیس به دلایل گوناگون تقسیم گرفته دستور تعقیب قانونی را صادر نکند»؛

Arnold Loewy, "Returned to the Pedestal-The Supreme Court and Gender Classification Cases: 1980 Term", 60, *No. Car. L. Rev.*: 87, 98 (1981)

(با انتقاد از اساسنامه‌ی قانونی تجاوز جنسی در کالیفرنیا به این دلیل که «همه‌ی زنان جوان کالیفرنیا را با ممنوع کردن تجربه‌گری جنسی آن‌ها تحقیر می‌کند درعین حال که به برادران کوچک‌ترشان اجازه می‌دهد هر زمان که بتوانند زن مسن‌تر مایلی را پیدا کنند به کسب تجربه دست بزنند)؛

Toni M. Massaro, "Experts, Psychology, Credibility, and Rape: The Rape Trauma Syndrome Issue and Its Implications for Expert Psychological Testimony", 69, *U. Minn. L. Rev.*: 395 (1985)

(با این استدلال که حتی اگر شواهد مبنی بر سندرم ترومای تجاوز جنسی برای اثبات وقوع تجاوز جنسی قابل قبول نباشد، این شواهد باید به‌عنوان موضوع بازپروری مناسبی برای تکذیب ادعای مدعی علیه مبنی بر اینکه رفتار قربانی با ادعای تجاوز جنسی سازگار نیست، قابل قبول باشد)؛

Frances Olsen, "Statutory Rape: A Feminist Critique of Rights Analysis", 63, *Tex. L. Rev.*: 387, 412 (1984)

(با کاوش درباره‌ی تعارض بین حق حریم خصوصی و حق محافظت در برابر آسیب دیگران که در قوانین علیه تجاوز مشهود است)؛

Kathleen Quenneville, "Will Rape Ever Be A Crime of The Past?: A Feminist View of Societal Factors & Rape Law Reforms", 9, *Golden Gate Univ. L. Rev.*: 581 (Women's Law Forum 1978-1979)

(با این استدلال که قوانین جدید تجاوز جنسی نسبتاً بی‌اثر هستند، زیرا نگرش‌های اساسی در نظام عدالت کیفری درباره‌ی تجاوز و قربانیان را که از تحقیقات مؤثر، پیگرد قانونی و محاکمه‌ی متجاوز جلوگیری می‌کنند، دست‌نخورده باقی می‌گذارند)؛

Lois Pineau, "Date Rape: A Feminist Analysis", 8, *Law & Philosophy*: 217 (1989)

با اشاره به این نکته که در موارد تجاوز در قرار ملاقات، «آنچه در واقع تعرض جنسی است اغلب با اغواگری اشتباه گرفته می‌شود»؛

Martin D. Schwartz, "Spousal Exemption for Criminal Rape Prosecution", 7, *Vt. L. Rev.*: 33, 38-41 (1982)

(بحث درباره‌ی تاریخ استثنای تجاوز زناشویی)؛

Alexander Tanford & Anthony J. Bocchino, "Rape Shield Laws and the Sixth Amendment", 128, *U. Pa. L. Rev.*: 544 (1980)

(حمله به قوانین حمایتی تجاوز که توانایی مدعی علیه برای افشای سوابق جنسی پیشین قربانی برای هیئت منصفه را محدود می‌کنند، به‌عنوان نقض متمم ششم)؛

Thomas R. Bearrows, Note, "Abolishing the Marital Exception for Rape: A Statutory Proposal", *U. Ill. L. Rev.*: 201, 202 (1983); Gail M. Ballou, Note, "Recourse for Rape Victims: Third Party Liability", 4, *Harv. Wom. L. J.*: 105 (1981)

(با این استدلال که کنش‌های مدنی، وسیله‌ی جبرانی مهمی برای قربانیان تجاوز هستند)؛

Thomas K. Clancy, Note, "Equal Protection Considerations of the Spousal Sexual Assault Exclusion", 16, *N. Eng. L. Rev.*: 1, 2-3 (1980)

(با این استدلال که معافیت تجاوز زناشویی باعث حفظ حریم خصوصی زناشویی نمی‌شود زیرا این حق حفظ حریم خصوصی از اقدامات توافقی محافظت می‌کند نه از تعرضات جنسی خشونت‌آمیز)؛

Rita Eidson, "Comment, The Constitutionality of Statutory Rape Laws", 27, *U.C.L.A. L. Rev.*: 757, 784-87 (1980)

(ارزیابی استاندارد حقوقی مناسب در ارزیابی چنین مواردی)؛

Note, "Marital Rape Exemption", 52, *N.Y.U. L. Rev.*: 306, 309 (1977)

(با اشاره به توسعه‌ی تاریخی معافیت زناشویی بر اساس این انگاره که وجود حقوقی زن در وجود شوهر ادغام و تلفیق شده است. بنابراین، شوهر هرگز نمی‌تواند به همسر خود تجاوز کند، زیرا خود نکاح رضایت ضروری را فراهم می‌کند)؛

Christina M. Tchen, "Comment, Rape Reform and a Statutory Consent Defense", 74, *J. Crim. L. & Criminology*: 1518, 1519 n.7 (1983)

(با این استدلال که داغ ننگ و سایر مشکلات مرتبط با زنی که تجاوز جنسی را گزارش می‌دهد و اتهاماتی را مطرح می‌کند، احتمالاً مانع از اکثر تلاش‌ها برای جعل حادثه می‌شود و به همین ترتیب، تجاوز جنسی تا حد زیادی کمتر از حد واقع گزارش شده است).

^{۱۴} درست است که اولین گام برای مفصل‌بندی سیاست فمینیستی پیشگیری از تجاوز، اذعان به مسئله‌ی خاص تجاوز است. با این حال، ادعای من این است که تمرکز مداوم بر افشاگری می‌تواند منجر به درجا زدن در سیاست هویتی بشود. تمرکز حقیقی بر پیشگیری باید فراتر از شناسایی رود و تبدیل به کنش انضمامی

شود. همان‌طور که ویراستاران دگرگونی فرهنگ تجاوز نشان می‌دهند: «مطالعه‌ی ما بیشتر و بیشتر در یأس و ناامیدی غرقمان کرد. ما در باتلاق درماندگی و استیصال فرورفتیم که خصلت ناگزیر این گونه مطالعات است. ما می‌دانستیم که باید طرز تفکر خود درباره‌ی این مسئله را از واکنش صرف به جستجوی فعالانه برای راه‌حل‌های ممکن تغییر دهیم».

Emile Buchwald, Pamela R. Fletcher & Martha Roth, *Transforming A Rape Culture*: 13 (1993).

¹⁵ McNay, supra note 7, p. 38.

¹⁶ Sandra Bartky, Foucault, "Femininity and the Modernization of Patriarchal Power", in *Feminism And Foucault: Reflections On Resistance*: 75 (Irene Diamond & Lee Quinby eds., 1988)

(با این استدلال که تلقی فوکو از بدن به‌منزله‌ی جنسیتی تمایزناافته یا خنثی کافی نیست، چراکه از تبیین نحوه‌ی متفاوت ارتباط زن و مرد با نهادهای زندگی مدرن درمی‌ماند)؛

McNay, supra note 7, p. 45

(با بیان اینکه «آنچه از دید فوکو پنهان می‌ماند این است که این‌گونه جرم‌زدایی از تجاوز، به ستم جنسی بر زنان مشروعیت بیشتری می‌بخشد، زیرا منجر به نادیده گرفتن این نکته می‌شود که خشونت در تجاوز اساساً ناشی از برساخت نامتقارن روابط جنسی در جامعه‌ی مدرن است»؛

Plaza, supra note 4, pp. 28-39 (1981)

(با این استدلال که فوکو تفاوت‌های واقعی قدرت میان زنان و مردان را نمی‌بیند. وی همچنین این واقعیت را نادیده می‌گیرد که تجاوز از بسیاری جهات صرفاً بسط همان روابط دگرجنس‌گرایی است که به لحاظ فرهنگی «نرمال» تلقی می‌شوند).

¹⁷ See Plaza, supra note 4, p. 30; McNay, supra note 7, p. 45; Bartky, supra note 16, p. 75.

¹⁸ شکی نیست که بسیاری از قربانیان تجاوز را تجربه‌ای درهم‌شکننده‌ی نفس می‌دانند. این واقعیت زیسته انگیزه‌ای برای پیشبرد این پروژه بوده است. چرا دقیقاً تجاوز به نحوی این قدر عمیق تجربه می‌شود؟ آیا راه‌های دیگری برای اندیشیدن و تجربه‌ی تجاوز خارج از این چارچوب جنسیت‌زده که خودبودگی قربانی را به تجربه‌ی تجاوز وی پیوند می‌زند، وجود دارند؟ این مقاله رویکردهای فمینیستی به تجاوز را مسئله‌دار می‌کند که هیچ جایی برای قرائتی دیگر، روایتی دیگر، باقی نمی‌گذارند. باوجوداینکه پروژه‌ی من در راستای تغییر تورویک فلج‌کننده‌ی پیرامون تجاوز است، قصد تقلیل دادن تجارب واقعی قربانیان تجاوز را ندارم. قدرت روایت‌های تجاوز نشان‌دهنده‌ی شیوه‌هایی است که خشونت جنسی در بستر بدن تداوم می‌یابد. این پروژه آن واقعیت را نقطه‌ی آغاز خود می‌گیرد و درصدد مفصل‌بندی راه‌هایی برمی‌آید که از آن طریق می‌توانیم به بازاندیشی در خشونت جنسی برای وسازی چارچوب جنسیت‌زده‌ی تجاوز پردازیم.

به این ترتیب، ما می‌توانیم استراتژی جدیدی را برای پیشگیری از تجاوز مفصل‌بندی کنیم. برای درک بهتر تأثیر فردی تجاوز بر قربانیان آن، به‌طور کلی، نک.

Patrick Francisco, *Telling: A Memoir Of Rape & Recovery* (1999); Charlotte Pierce-Baker, *Surviving The Silence: Black Women's Stories Of Rape* (2002); Diana Russel, *The Politics Of Rape: 23-48* (1975); Nancy Venable Raine, *After Silence: Rape And My Journey Back* (1998).

¹⁹ Foucault, *Politics, Philosophy, Culture*, supra note 1, p. 202.

²⁰ See Bartky, supra note 16, p. 61, 64

(با این استدلال که فوکو «از آن انضباط‌هایی که وجهی از بدن‌مندی را تولید می‌کنند که خصوصاً زنانه است، غفلت می‌ورزد. نادیده گرفتن اشکال انقیاد که بدن زنانه را به وجود می‌آورند، به معنای تداوم بخشیدن به سکوت و درماندگی کسانی است که این انضباط‌ها بر آن‌ها تحمیل شده‌اند»؛

Nancy Harstock, "Foucault on Power: A Theory for Women?", in *Feminism/Postmodernism: 157, 168-69* (Linda J. Nicholson ed., 1990)

(با بیان این‌که «بسیاری از گفته‌های فوکو درباره‌ی قدرت، بر ماهیت نظام‌مند قدرت و حضورش در روابط متکثر اجتماعی تأکید می‌کنند. با این حال، هم‌زمان تأکید وی بر ناهمگنی و خاص بودن‌گی هر وضعیت، او را به این سمت سوق می‌دهد که رد ساختارهای اجتماعی را گم کند و در عوض بر چگونگی تجربه و اعمال قدرت از سوی افراد متمرکز می‌شود ... با این حرکت، فوکو تعیین مکان سلطه، از جمله سلطه در روابط جنسیتی، را بسیار دشوار ساخته است.»)

²¹ Foucault, *Politics, Philosophy, Culture*, supra note 1, p. 202.

²² See generally Michel Foucault, *The Order of Things: An Archaeology Of The Human Sciences* (1970); *The Birth Of The Clinic: An Archaeology Of Medical Perception* (1973); *Discipline & Punish: The Birth of Prison* (1977) [hereinafter *Discipline & Punish*]; *The History of Sexuality*, supra note 10; *Language, Counter-Memory, Practice: Selected Essays And Interviews* (Donald Bouchard ed., 1987); "The Subject and Power", in *Michel Foucault: Beyond Structuralism And Hermeneutics* (Howard Dreyfus & Paul Rabinow eds., 1982).

²³ See McNay, supra note 7, p. 35

(با این استدلال که «تحلیل تاریخی فوکو توضیح نمی‌دهد که بدن زنانه را از چه راه‌هایی می‌توان در رابطه با تعمیم فناوری نظامی بدن به شکلی گسترده‌تر از کنترل اجتماعی قرار داد.»)

²⁴ برای قرائتی بنیادین از طبیعی‌سازی جنسیت، به‌طور کلی نک.

Judith Butler, *Gender Trouble: Feminism And The Subversion Of Identity* (1990).

باتلر استدلال می‌کند که هدف کنکاش او، «ذنبال کردن راهی است که افسانه‌های جنسیتی از آن طریق نام غلط واقعیات طبیعی را تثبیت و منتشر می‌کنند». همان، ص. Xi. باتلر در ادامه استدلال می‌کند که «تولید جنس به‌عنوان امر پیشاگفتمانی باید معلول سازوبرگ برساخت فرهنگی که توسط جنسیت طراحی شده، فهم شود». همان، ص. ۷ (تأکید در متن اصلی).

²⁵ Diana Fuss, *Essentially Speaking: Feminism, Nature & Difference: 3* (1989)

(بحث درباره‌ی اصطلاحات ذات‌انگارانه‌ی «مرد» و «زن»: «مرد» و «زن» نه مقولات باثبات یا کلی هستند و نه آن قدرت توضیحی را دارند که معمولاً به آن‌ها نسبت داده می‌شود. استدلال‌های ذات‌گرایانه لزوماً غیرتاریخی نیستند، اما اغلب تاریخ را به‌منزله‌ی پیوستاری ناگسسته نظریه‌پردازی می‌کنند که مقولاتی همچون «مرد» و «زن» را بدون هیچ‌گونه (باز)تعریف یا به‌راستی (باز)سازی آن‌ها، به فرهنگ‌ها و زمان‌های مختلف انتقال می‌دهد. خود تاریخ به‌عنوان امری ذاتی و بنابراین تغییرناپذیر نظریه‌پردازی می‌شود؛ ذات آن ایجاد تغییر است اما خودش تغییر نمی‌کند.»؛ همچنین نک. باتلر، یادداشت ۲۴ در بالا، ص. ۵ (با این استدلال که «وظیفه‌ی [واقعی] عبارتست از صورت‌بندی نقد بر مقولات هویتی درون این چارچوب قوام‌یافته، مقولاتی که ساختارهای قضایی معاصر به وجود می‌آورند، طبیعی‌سازی می‌کنند و آن‌ها را تغییرناپذیر می‌پندارند).

^{۲۶} McNay, *supra* note 7, p. 33

(با این استدلال که «یکی از نقدهای مهم ناظر به این بوده که تحلیل فوکو توجه لازم را به ماهیت جنسیت‌زده‌ی تکنیک‌های انضباطی بر بدن نداشته و این اشتباه به «ناپنیایی جنسیتی» دامن می‌زند که همیشه در نظریه‌ی اجتماعی غالب بوده است»).

²⁷ See Burger, *supra* note 13, p. 1

(بارد تمرکز دادگاه بر استشهادهای قربانی و اجازه به طرح شواهدی از رفتار جنسی گذشته‌ی قربانی برای اثبات رضایت قربانی یا تردید در اعتبار [دعوی] طرح شده).

^{۲۸} این پدیده به‌هیچ‌وجه منحصراً تاریخی نیست. مثال امروزی آن، مجلس اسرائیل است که تا جایی پیش رفت که با افزایش آمار تجاوز، پیشنهاد منع رفت‌وآمد قانونی زنان را داد. در واکنش به آن، گلدا می‌یر نخست‌وزیر پیشنهاد داد که این قانون برای مردان اجرا شود؛ «چراکه آن‌ها بودند که تجاوز می‌کردند». نک.

Pauline B. Bart & Patricia H. O'Brien, *Stopping Rape: Successful Survival Strategies: 2* (1985).

²⁹ See Karen DeCrow, *Sexist Justice*: 209-15 (1974); LeGrand, *supra* note 13, p. 919; see generally Brownmiller, *supra* note 9, p. 234; Catharine MacKinnon, *Toward A Feminist Theory Of The State*: 171-83 (1989)

³⁰ Quenneville, *supra* note 13, p. 606.

³¹ See generally Foucault, *History of Sexuality*, *supra* note 10.

³² *Id.* p. 82.

³³ *Id.* p. 84

(در تصریح چرخه‌ی ممنوعیت: «نباید لمس کنی، نباید مصرف کنی ... در مواجهه با سکس، قدرت صرفاً قانون ممنوعیت را به کار می‌گیرد».)

³⁴ *Id.* p. 86

(چرا این انگاره‌ی قضایی از قدرت را به این راحتی پذیرفته‌ایم؟ و بر این مبنا، هر چیزی را که می‌تواند سبب کارایی مولد، غنای استراتژیک و ایجابی بودن قدرت باشد، نادیده می‌گیریم؟ در جامعه‌ای همچون جامعه‌ی ما که وسایط قدرت این همه پرشمارند، مناسک قدرت این اندازه هویدایند و ابزارهای قدرت نهایتاً بسیار قابل‌اتکا هستند، در این جامعه که بی‌شک بیش از هر جامعه‌ی دیگری، ابداع‌گر سازوکارهای ظریف و دقیق قدرت است، چرا این گرایش وجود دارد که قدرت را صرفاً در شکل سلبی و رهایی‌یافته‌ی ممنوعیت به رسمیت شناخته شود؟ چرا سامانه‌های قدرت به‌سادگی تا حد رویه‌ی قانون ممانعت فروکاسته می‌شوند؟.)

³⁵ *Id.* p. 94

(روابط قدرت در وضعیتی بیرونی نسبت به سایر انواع روابط (فرایندهای اقتصادی، روابط دانش، روابط جنسی) نیستند، بلکه در آن‌ها درون‌ماندگار هستند ... روابط قدرت هر جا که وارد بازی می‌شوند، نقشی مستقیماً مولد دارند)؛ همان، ص. ۹۵ (هر جا که قدرت وجود دارد، مقاومت هم وجود دارد و باین‌حال، یا به عبارت بهتر از همین رو، مقاومت هرگز در موقعیت بیرونی نسبت به قدرت نیست. آیا باید گفت که ما همواره «درون» قدرت هستیم، از آن «گریزی» نداریم و بیرونگی مطلق نسبت به قدرت وجود ندارد، چون ما به ناگزیر تابع قانونیم؟.)

³⁶ *Id.* p. 90

(ما همچنان در بند تصویر قدرت-قانون، قدرت-حاکمیت هستیم که نظریه‌پردازان حق و نهاد سلطنت ترسیم کرده‌اند. باید از شر همین تصویر خلاصی یابیم...).

³⁷ *Id.* pp. 87-88

(«از رهگذر تکوین و توسعه‌ی سلطنت و نهادهایش، این بعد قضایی-سیاسی ایجاد شد ... تاریخ سلطنت همراه بوده است با پوشش واقعیات و رویه‌های قدرت توسط گفتمان قضایی-سیاسی.»).

³⁸ *Id.* p. 84

(با توصیف یک‌شکلی این سازوبرگ: «اعمال قدرت بر جنس در تمام سطوح به شیوه‌ای یکسان است. قدرت از بالا تا پایین، در تصمیم‌گیری‌های فراگیرش همچون مداخله‌های بسیار ظریفش، به شیوه‌ای یک‌شکل و جامع عمل می‌کند، حال وسایط یا نهادهایی که بر آن‌ها تکیه می‌کند هرچه باشند...»).

³⁹ Id. p. 90

(فوکو با توصیف پروژه‌ی تاریخی‌اش، خاطرنشان می‌کند که ما باید «تلاش کنیم از بازنمایی قضایی و سلبی قدرت رها شویم و دیگر قدرت را برحسب قانون، ممنوعیت، اختیار و حاکمیت در نظر نگیریم.»).^{۴۰} همان: ص. ۸۶ (با این استدلال که «موفقیت [قدرت] متناسب است با توانایی‌اش در پنهان کردن سازوکارهایش... قدرت به منزله‌ی حدی که بر آزادی ناب نهاده می‌شود، دستکم در جامعه‌ی ما، شکل عام مقبولیتش است.»). با این حال توجه داشته باشید که آزادی در نزد فوکو هیچ‌گاه نمی‌تواند از [اشکال] اعمال قدرت جدا شود. این موضوع دقیقاً به این دلیل است که «قدرت همه‌جا هست، نه به این خاطر که همه‌چیز را در برمی‌گیرد، بلکه چون از همه‌جا می‌آید.» همان: ص. ۹۳.

⁴¹ Id. p. 83

⁴² Louis Althusser, "Ideology and Ideological State Apparatuses", in *Essays On Ideology*: 137 (1976)

⁴³ Foucault, *History Of Sexuality*, supra note 10, p. 95

(«مقاومت هرگز در موقعیت بیرونی نسبت به قدرت نیست. آیا باید گفت که ما همواره «درون» قدرت هستیم، از آن «گریزی» نداریم و بیرونگی مطلقی نسبت به قدرت وجود ندارد، چون ما به ناگزیر تابع قانونیم؟»).

^{۴۴} توجه داشته باشید که فوکو از کارکردهای قدرت میان سوژه‌های «آزاد» در دولت لیبرال حرف می‌زند. نک.

Nancy Fraser, *Unruly Practices: Power, Discourse, And Gender In Contemporary Social Theory*: 18 (1989).

فریزر نقدی به کار فوکو وارد می‌کند که خودش آن را تعلیق «چارچوب هنجاری لیبرال که استاندارد و مدرن است»، می‌نامد. همان. به عقیده‌ی فریزر، فوکو این چارچوب را که میان اعمال قدرت مشروع و نامشروع تمایز قائل می‌شود، در پرانتز می‌گذارد. همان: صص. ۱۹-۱۸.

⁴⁵ Foucault, *History Of Sexuality*, supra note 10, p. 93

^{۴۶} همان: صص. ۸۴-۸۵ («[قدرت] مطابق سازوکارهای ساده و تا ابد بازتولیدشده‌ی قانون، تابو و سانسور عمل می‌کند: از دولت تا خانواده، از شاهزاده تا پدر، از محکمه تا تغییر کوچک مجازات‌های روزمره، از عوامل سلطه‌ی اجتماعی تا ساختارهای قوام‌بخش خود سوژه، شکل عام قدرت را فقط در مقیاس‌های متفاوت می‌توان یافت.»).

⁴⁷ See generally Butler, *supra* note 24.

^{۴۸} همان: ص. ۵ («کار اصلی، چارچوب‌بندی نقدی بر مقولات هویتی است که ساختارهای قضایی معاصر به وجود می‌آوردند، طبیعی‌سازی می‌کنند و آن‌ها را تغییرناپذیر می‌سازند»).

^{۴۹} همان: ص. ۱۴۵ («سوژه توسط قواعدی که از رهگذر آن‌ها تولید می‌شود، تعین نیافته است؛ چراکه دلالت یک فعل بنیان‌گذار نیست، بلکه در عوض فرایند تنظیم‌شده‌ی تکرار است که هم خودش را پنهان می‌کند و هم قواعدش را دقیقاً به واسطه‌ی تولید اثرات جوهرساز تحمیل می‌کند») (تأکید در متن اصلی).

^{۵۰} همان: صص. ۶-۷ («آیا می‌توانیم به جنس «معین» یا جنسیتی «معین» اشاره کنیم بدون اینکه نخست در این باره به کندوکاو پردازیم که جنس/جنسیت چگونه و از طریق چه وسایلی تعیین می‌شوند؟ و اصلاً «جنس» چیست؟ آیا جنس طبیعی و بر پایه‌ی آناتومی، کروموزوم‌ها یا هورمون‌ها است؟ و منتقد فمینیست چگونه می‌تواند گفت‌مان‌های علمی‌ای را ارزیابی کند که قصد دارند چنین «واقعاتی» را برای ما بنا نهند؟ ... آیا واقعات ظاهراً طبیعی جنس به‌طور گفتمانی توسط گفتمان‌های علمی مختلف در خدمت سایر منافع سیاسی و اجتماعی تولید می‌شوند؟ ... تولید جنس به‌عنوان امری پیشاگفتمانی را باید به‌منزله‌ی معلول سازوبرگ برساخت فرهنگی تحت عنوان جنسیت فهمید».

⁵¹ Foucault, *History Of Sexuality*, *supra* note 10, p. 148

قدرت [جنس] را تعیین می‌کند، آن را برمی‌انگیزد و به‌منزله‌ی معنایی تکثیرکننده به کار می‌گیرد، معنایی که باید همواره تحت کنترل باشد تا مبادا از قدرت بگریزد؛ جنس معلولی است با ارزش معنایی») (تأکید در متن اصلی).

^{۵۲} همان: صص. ۱۵۴-۵۵. فوکو با اشاره به جنس به‌عنوان «وحدتی ساختگی»، معتقد است که «جنس» کارکرد دیگری نیز دارد ... در واقع، هرکس باید از طریق جنس -در واقع نقطه‌ای خیالی که به کارگیری سکسوالیته تعیین کرده است- عبور کند تا به فهم‌پذیری‌اش دسترسی یابد». همان.

^{۵۴} همان: ص. ۱۵۵ (با این استدلال که انگاره‌ی «جنس» امکان داد که بازنمایی روابط قدرت با سکسوالیته وارونه شود و سکسوالیته نه در رابطه‌ی ذاتی و ایجابی‌اش با قدرت، بلکه به‌عنوان چیزی جلوه کند که ریشه در عاملیتی خاص و تقلیل‌ناپذیر دارد که قدرت نهایت تلاش خود را می‌کند تا آن را به انقیاد درآورد؛ بدین ترتیب، ایده‌ی «جنس»، امکان شانه خالی کردن از زیر آن چیزی را می‌دهد که به قدرت، "قدرت" می‌دهد»).

^{۵۵} همان. (نباید این اشتباه را مرتکب شویم که جنس را عاملیت خودآیینی تصور کنیم که اثرات چندگانه‌ی سکسوالیته را به‌طور فرعی در تمام طول سطح تماس آن با قدرت تولید می‌کند. برعکس، جنس

نظرورزانه‌ترین، آرمانی‌ترین و نیز درونی‌ترین عنصر در کاربست سکسوالیته است که قدرت با چنگال‌های خود بر بدن‌ها و مادیت، نیرو، انرژی، حواس و لذاتشان، آن را سازمان می‌دهد.».

⁵⁶ See generally Foucault, *Discipline & Punish*, supra note 22.

⁵⁷ همان: ص. ۱۸۵ (با این استدلال که «قدرت هنجار از طریق انضباط‌ها آشکار می‌شود. آیا این قانون جدید جامعه‌ی مدرن است؟»).

⁵⁸ همان. («به یک معنا، قدرت بهنجارساز ملزم به همگن شدن می‌کند؛ اما از سوی دیگر، این قدرت فردی‌سازی نیز می‌کند چون امکان می‌دهد که فاصله‌ها و شکاف‌ها اندازه‌گیری شود، سطوح تعیین شود، خصوصیت‌ها تثبیت شود، و با جفت‌وجور کردن تفاوت‌ها با یکدیگر، موجب فایده‌مند شدن آن‌ها می‌شود. درک این نکته آسان است که چرا قدرت هنجار درون نظام برابری صوری عمل می‌کند، زیرا درون همگنی‌ای که خود قاعده است، هنجار رده‌بندی کامل تفاوت‌های فردی را به‌منزله‌ی الزامی سودمند و نتیجه‌ی اندازه‌گیری برقرار می‌کند.»). فوکو همچنین ادعا می‌کند که «هرچه قدرت گمنام‌تر و کارکردی‌تر می‌شود، کسانی که این قدرت بر آنان اعمال می‌شود، با شدت بیشتری فردیت می‌یابند.» همان: ص. ۱۹۳.

⁵⁹ همان: ص. ۱۷۳.

⁶⁰ همان: ص. ۱۳۸ («آنچه در آن زمان شکل می‌گرفت سیاست قهر بود که بر بدن عمل می‌کند و دست‌کاری حساب‌شده‌ای را در عناصر، ژست‌ها و رفتار آن انجام می‌دهد. بدن انسان وارد ماشین‌آلات قدرت می‌شد که بدن را می‌کاود، آن را تجزیه می‌کند و از نو می‌چیند...»).

⁶¹ همان: ص. ۱۳۸ («بدین ترتیب، انضباط بدن‌هایی مطیع و ورزیده تولید می‌کند؛ بدن‌هایی "رام"»).

⁶² همان: ص. ۲۰۹.

⁶³ همان: ص. ۲۱۲.

⁶⁴ Bell, supra note 4, p. 83.

⁶⁵ همان.

⁶⁶ Brownmiller, supra note 9, p. 14

(با بیان اینکه «پس از تحقق این امر، تجاوز جنسی نه تنها به حق انحصاری مردانه بلکه به سلاح اساسی زور مرد علیه زن، عامل اصلی اراده‌ی مرد و ترس زن تبدیل شد»)

Susan Griffin, "Rape: The All-American Crime", in *Feminism and Philosophy*: 313, 332 (Mary Vetterling-Braggin, Frederick A. Elliston, & Jane English eds., 1977).

⁶⁷ Plaza, supra note 4, p. 36.

⁶⁸ See Woodhull, supra note 4, p. 170

(با این استدلال که «امتناع از پیوند جرم با رابطه‌ی جنسی در واکنش به ادعای ارتجاعی مبنی بر اینکه تجاوز نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیرِ پرخاشگری ظاهراً فطری مردانه همراه با نیاز جنسی غیرقابل کنترل است، اتفاق می‌افتد»).

^{۶۹} دیدگاه فمینیست‌های اولیه در باب تجاوز، اجماع بی‌همتایی را منعکس می‌کرد. نک.

Anne Edwards, "Male Violence in Feminist Theory: An Analysis of the Changing Conceptions of Sex/Gender Violence and Male Dominance", in *Women, Violence And Social Control*: 18 (Jalna Hanmer & Mary Maynard eds., 1987)

(با این استدلال که «در جنبش زنان ... تجاوز در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ یگانه مسئله‌ی فمینیستی بود؛ نمادی از آسیب‌پذیری منحصربه‌فرد زنان در برابر حمله‌ی مردان در هر زمان و حمله‌ای شامل نقض بنیادین هستی فیزیکی و جنسی آن‌ها. برخلاف سایر مسائل در آن زمان، نظیر فحشا یا سقط‌جنین، تجاوز این مزیت را داشت که همه‌ی زنان را فارغ از منزلت، ارزش‌ها یا باورها با هم متحد می‌کرد. به‌راستی، به طرز طعنه‌آمیزی مشاهده شده است که بر سر تجاوز، و فقط بر سر تجاوز، زنان در جناح راست رادیکال و در جناح چپ رادیکال خودشان را در توافق می‌یابند»).

⁷⁰ See generally "Barbara Mehrhof & Pamela Kearson, Rape: An Act of Terror", in *Radical Feminism*: 228 (A. Koedt, E. Leviine & A. Rapone eds., 1973)

(معرفی دیدگاه فمینیست رادیکال نسبت به تجاوز به‌عنوان عملی سیاسی که زنان را تحت انقیاد نگه می‌دارد)؛

Giffin, supra note 64

(با کاوش در عواقب ترس از تجاوز). برای یکی از مقالات پرطرفدار اولیه، همچنین نک.

Greer, "Seduction Is a Four-Letter Word", *Playboy*, January 1973, p. 80

(با حمله به این اسطوره که زنان تمنای تجاوز شدن دارند و با تشریح ترس از تجاوز).

⁷¹ See Woodhull, supra note 4, p. 170

(با ارزیابی فمینیسم دهه‌ی ۱۹۷۰: «بسیاری از فمینیست‌های آمریکایی بر اهمیت جنسی‌زدایی از تجاوز با تعریف آن به‌عنوان جرم ناشی از قدرت، نه جنس، تأکید می‌کنند. بر اساس این دیدگاه، تجاوز را باید برآمد منطقی فرآیندهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دانست که سلطه‌ی مردان بر زنان را در هر حوزه‌ی فرهنگی، ایجاد و تقویت می‌کنند»).

⁷² See generally Brownmiller, supra note 9.

^{۷۳} همان: صص. ۱۱-۱۵ (با ترسیم استدلال او درباره‌ی «روانشناسی توده‌ای تجاوز»).

^{۷۴} همان: ص. ۲۵۶ (با این استدلال که «تمام تجاوز درباره‌ی قدرت است»).

^{۷۵} همان: ص. ۲۰۹ (با بیان این که «جهانی بدون متجاوزان، جهانی است که در آن زنان بدون ترس از مردان آزادانه حرکت می کنند. این که برخی مردان تجاوز می کنند، تهدیدی کافی برای نگره داشتن همه ی زنان در حالت ارباب مداوم است؛ برای همیشه آگاه از این واقعیت که ابزار زیستی [یعنی اندام جنسی] باید در هول و هراس نگره داری شود، زیرا ممکن است ناگهان با سوء قصد به سلاح تبدیل شود ... مردانی که اقدام به تجاوز می کنند، منحرفان جامعه یا "ضایع کنندگان پاکی" نیستند، بلکه در واقع به عنوان یگان های ضربت در خط مقدم مردسالاری و به عنوان چریک های تروریست در طولانی ترین نبردی که جهان تاکنون به چشم دیده است، خدمت کرده اند» (تأکید در اصل)).

^{۷۶} همان: ص. ۱۵

^{۷۷} همان: ص. ۳۹۶ (خواستار «قانونی که واقعیت زنانه را منعکس کند و نظامی اجتماعی که زنان را دیگر از حیطه ی عملکرد خود طرد نمی کند و ایدئولوژی مردانه ی تجاوز را رواج نمی دهد»).

^{۷۸} همان: ص. ۳۹۱

⁷⁹ See Shafer & Frye, Rape and Respect, in *Feminism And Philosophy*: 333, 334 (Mary Vetterling-Braggin, Frederick A. Elliston, & Jane English eds., 1977)

(نویسندگان با بحث درباره ی براون میلر استدلال می کنند که «تجاوز کار مرد است، خواه مردی مردانه باشد خواه زنانه، و خواه مردی نسبتاً دائمی باشد خواه نسبتاً موقت؛ و قربانی تجاوز شدن تجربه ی زن است، خواه زنی زنانه باشد خواه مردانه، و خواه زنی نسبتاً دائمی باشد خواه نسبتاً موقت»). بنابراین، هر زمان که زنان قربانی می شوند، صرف نظر از زیست شناسی مجرم، این نظام دست اندر کار است.

⁸⁰ Brownmiller, supra note 9, p. 397

(با تشخیص اینکه «زنان با جرئت گفتن ناگفته ها، بخش دیگری از ظلم و ستم بر ما و شاید کلید اصلی آن را افشا کرده اند: سرکوب تاریخی و فیزیکی، فرایند آگاهانه ی ارباب، احساس گناه و ترس»).

^{۸۱} همان: صص. ۱۳-۱۴.

^{۸۲} همان: ص. ۱۶ (با اشاره به این که «زنی که انسان به حکم کالبدشناسی -برساخت گریزناپذیر اندام های تناسلی آن- درنده ای طبیعی بود و مادینه ی انسان نقش طعمه ی طبیعی او را ایفا می کرد»).

^{۸۳} همان: ص. ۱۴ («او تیزپا و سرزنده می توانست لگد بزند، گاز بگیرد، هل بدهد و بدود، اما نمی توانست مقابله به مثل کند») (تأکید در متن اصلی)؛ همان: ص. ۱۶ («ممکن است زن به خواست خود در معرض فتح فیزیکی کاملاً نفرت انگیزی قرار بگیرد که در آن هیچ مقابله به مثلی نمی تواند وجود داشته باشد: تجاوز در ازای تجاوز...»).

^{۸۴} همان: ص. ۱۴ (با این استدلال که «ورود اجباری مرد به بدن زن، علی‌رغم اعتراضات و تقلای فیزیکی، به وسیله‌ای برای فتح پیروزمندانه‌ی وجود زن تبدیل می‌شود، به آزمون نهایی قدرت برتر او، پیروزی مردانگی او»).

^{۸۵} براون می‌لر ادعا می‌کند که «قابل تجاوز بودن» موقعیتی اجتماعی است نه زیستی، و همان موقعیت اجتماعی است که چستی زن را تعریف می‌کند. با این حال، اتکای مداوم او بر زیست‌شناسی، بر این تحلیل سایه می‌افکند و در پایان، فقط زنی قابل تجاوز را به‌جا می‌گذارد که توانایی پاسخ دادن یا تلافی را ندارد: زنی که به واسطه‌ی تصادف زیست‌شناسی خود فلج شده است.

^{۸۶} البته، استدلال براون می‌لر هیچ توضیح رضایت‌بخشی یا قرائت ظریفی از تجاوزپذیری بسیار واقعی مردان ارائه نمی‌دهد. برخلاف نظریه‌ی نابرابری ساختاری کاترین مک‌کینون که تجاوز به مردان را تبیین می‌کند (به‌راستی پیشی درباره‌ی این موضوع ارائه می‌دهد)، کار براون می‌لر در این باره ساکت می‌ماند. برای منابع اضافی در مورد تجاوز مردانه، به‌طور کلی، نک.

Brochman, Sue, "Silent Victims: Bring Male Rape Out of the Closet", in *The Advocate*: 582, 38-43 (July 30, 1991); Helen M. Eigenberg, "Prison Staff and Male Rape", in *Prison Sex: Practice And Policy*: 49 (Christopher Hensley ed., 2002); Joseph Harry, "Conceptualizing Anti-Gay Violence", in *Hate Crimes: Confronting Violence Against Lesbians And Gay Men* (Herkek, Gregory & Kevin Berrill, eds., 1999); Gary H. Lipscomb et al., Male Victims of Sexual Assault, *Journal of the American Medical Association*, 267(22):3064-3066 (1992).

^{۸۷} See Foucault, *History of Sexuality*, supra note 10, p. 154.

^{۸۸} Foucault, *Power/Knowledge: Selected Interviews And Other Writings, 1972-1977*: 210 (Colin Gordon ed., 1980)

(با بیان این: «اما من با خودم گفتم، آیا اساساً نمی‌تواند این‌طور باشد که جنس - که به نظر می‌رسید نمونه‌ای باشد دارای قوانین و محدودیت‌های خاص خودش که جنس‌های مردانه و زنانه بر اساس آن تعریف می‌شوند - برعکس چیزی باشد که توسط سازویرگ سکسوالیته تولید می‌شود؟ آنچه گفتمان سکسوالیته در ابتدا به آن اطلاق می‌شد نه جنس بلکه بدن بود، اندام‌های جنسی، لذت‌ها، روابط خویشاوندی، روابط بینافردی و الخ»).

^{۸۹} See Foucault, *History of Sexuality*, supra note 10, p. 157.

(با این توصیه که «اما نباید تاریخ سکسوالیته را به عاملیت جنس ارجاع دهیم؛ بلکه باید نشان دهیم که چگونه "جنس" از نظر تاریخی تابع سکسوالیته است. ما نباید جنس را در سوی واقعیت قرار دهیم، و سکسوالیته را در سوی ایده‌های معشوش و توهومات؛ سکسوالیته یک ساخت تاریخی بسیار واقعی است؛ همان چیزی است

که انگاره‌ی جنس را به‌عنوان عنصری نظرورزانه برای عملکرد خود به وجود آورده است. ما نباید فکر کنیم که با آری گفتن به جنس و رابطه‌ی جنسی، به قدرت نه می‌گوییم؛ برعکس مسیری را دنبال می‌کنیم که استقرار عمومی سکسوالیته ترسیم کرده است. اگر قصد داریم -از طریق واژگونگی تاکتیکی سازوکارهای گوناگون سکسوالیته- با چنگال‌های قدرت بر بدن‌ها، لذت و دانش‌ها، در کثرت و امکان مقاومت آن‌ها مقابله کنیم، باید از عاملیت جنس بگسلیم».

⁹⁰ See Brownmiller, supra note 9, p. 16.

⁹¹ برای تحلیلی متضاد، نک.

Judith Butler, *Gender Trouble: Feminism And The Subversion Of Identity*: 95-96 (1990)

(با اشاره به این که به نظر می‌رسد «مشکل ظاهری [فوکو] با فمینیسم در اینجا نیز پدیدار می‌شود: آنجا که تحلیل فمینیستی، مقوله‌ی جنس و بنابراین به گفته‌ی او، محدودیت دوتایی جنسیت را نقطه‌ی عزیمت خود می‌گیرد، فوکو پروژه‌ی خودش را کنکاش درباره‌ی چگونگی بر ساخت مقوله‌ی «جنس» و تفاوت جنسی درون گفتمان به‌عنوان ویژگی‌های ضروری هویت جسمانی، درک می‌کند»).

⁹² فمینیسم انصاف‌محور از دیرباز با جنبش فمینیستی «موج اول» که تلاش‌های خود را بر اصلاحات حقوقی و برابری سیاسی و اقتصادی متمرکز کرده بود، پیوند دارد. کانون توجه این جنبش اولیه، برخورد منصفانه بود. الیزابت کدی استتون در سخنرانی خود در مجلس قانون‌گذاری ایالت نیویورک در سال ۱۸۵۵ به نحو مجاب‌کننده‌ای استدلال کرد: «ما هیچ قانونی بهتر از قوانینی که برای خود وضع کرده‌اید، نمی‌خواهیم. ما به هیچ حمایت دیگری به‌جز آنچه قوانین فعلی‌تان برای شما تأمین می‌کنند، نیاز نداریم».

The Elizabeth Cady Stanton-Susan B. Anthony Reader: 51 (Ellen Carol Dubois ed., 1992).

سامرز ادعا می‌کند که فمینیست است و روزنامه‌نگاران تا حد زیادی حرف او را جدی گرفته‌اند. او در تلویزیون به همین صورت شناخته شده است، و بسیاری از نقد و بررسی‌های کتاب چه کسی فمینیسم را زدید؟ تحت عناوینی همچون عناوین زیر منتشر شدند:

Barbara Carton, "A Rebel in the Sisterhood: Author Christina Sommers Wants to Rescue Feminism from its 'Hijackers,'" *The Boston Globe*, June 16, 1994, p. 69.

Barbara Ehrenreich, "A Feminist on the Outs: Christina Hoff Sommers' Book *Irks Her Ideological Kin By Attacking Their Excesses And Downplaying The Downtrodden Fate Of Women*", *Time Magazine*, August 1, 1994, p. 61.

من می‌گویم که کار سامرز مملو از احساسات و لحن ضد-فمینیستی است، و برچسب زدن به او به‌عنوان فمینیست، نوعی سوء تعبیر است. در واقع، از سامرز در مجله‌ی *اسکیر* نقل شده است: «زنان بدریخت زیادی

در مطالعات زنان وجود دارند. موعظه کردن این خطبه‌های ضد مرد و ضد رابطه‌ی جنسی، راهی برای جبران سینه‌سوزی آن‌ها است. آن‌ها فقط از دختران زیبا عصبانی هستند.

Esquire Magazine, February 1994.

⁹³ Christina Hoff Sommers, *Who Stole Feminism?: How Women Have Betrayed Women*: 225-26 (1994)

⁹⁴ See, e.g., MacKinnon, *supra* note 29, p. 178

(در نظر گرفتن تجاوز به‌عنوان خشونت و نه رابطه‌ی جنسی، از این پرسش که چه کسی سکسوالیته‌ی زنان را کنترل می‌کند و از پویایی استیلا/انقیاد که آن را تعریف کرده است، طرفه می‌رود درعین حال که به نظر می‌رسد با آن مسائل مقابله می‌کند).

⁹⁵ See Greenfeld, *supra* note 6.

⁹⁶ See Butler, *supra* note 91, at 3 (1990)

(با این استدلال که «جدا کردن "جنسیت" از تقاطع‌های سیاسی و فرهنگی که جنسیت به‌طور مداوم در آن‌ها تولید و حفظ می‌شود، غیرممکن است»).

⁹⁷ Plaza, *supra* note 4, p. 36.

⁹⁸ همان: ص. ۳۱ (با این استدلال که «تجاوز ذاتاً به این دلیل جنسی است که به خود تفاوت جنسی میان جنس‌ها بستگی دارد ... جنس‌بندی اجتماعی در شالوده‌ی تجاوز نهفته است. اگر مردان به زنان تجاوز می‌کنند، دقیقاً به این دلیل است که آن‌ها زن به معنای اجتماعی هستند»).

⁹⁹ همان.

¹⁰⁰ MacKinnon, *supra* note 29, p. 173 (1989)

^{۱۰۱} همان. (با بیان این‌که: «تجاوز به دلیل خشونت‌بار بودن، کمتر جنسی نیست. تا آنجا که قهر به جزئی جدایی‌ناپذیر از سکسوالیته‌ی مذکر تبدیل شده باشد، تجاوز حتی ممکن است به میزانی که و به این دلیل که خشونت‌آمیز است، جنسی باشد. هدف از تعریف تجاوز به‌عنوان "خشونت نه رابطه‌ی جنسی"، ادعا کردن زمینه‌ای غیرجنسیتی و غیرجنسی برای تأیید رابطه‌ی جنسی (دگرجنس‌گرایی) در عین رد خشونت (تجاوز) بوده است. مسئله همچنان همان چیزی است که همیشه بوده: گفتن تفاوت»).

^{۱۰۲} همان: ص. ۱۷۸

^{۱۰۳} همان: ص. ۱۷۴ (با اشاره به اینکه «همگرایی سکسوالیته با خشونت را که مدت‌ها در قانون برای انکار واقعیت تعدی به زنان استفاده شده است، بازماندگان تجاوز به نحوی متفاوت تشخیص می‌دهند: درحالی که نظام حقوقی دخول را در تجاوز دیده است، قربانیان تجاوز را در دخول مشاهده می‌کنند ... اکثر تجاوزها،

آن‌طور که زنان آن‌ها را می‌زیند، تعدی به زنان تلقی نخواهند شد مگر این‌که با رابطه‌ی جنسی و خشونت به‌عنوان اموری متقابلاً تعریف‌کننده و نه متقابلاً طردکننده مواجه شویم».¹⁰⁴

¹⁰⁴ Andrea Dworkin, *Intercourse: 138* (Free Press 1997) (1987).

¹⁰⁵ MacKinnon, *supra* note 29, p. 172

(با این استدلال که «در تحلیل فمینیستی، تجاوز یک رخداد منزوی یا تخلف اخلاقی یا تبادل فردی نادرست نیست، بلکه یک فعل تروریسم و شکنجه درون زمینه‌ی نظام‌مندی از انقیاد گروهی مانند لینیچ کردن است».^{۱۰۶} همان: ص. ۱۷۴) «شاید تعریف خطای تجاوز به این دلیل این‌قدر دشوار از آب درآمده که نقطه‌ی شروع همواره بدون چون‌وچرا این بوده است که تجاوز متمایز از دخول تعریف شود، درحالی‌که برای زنان تمایز میان این دو تحت شرایط استیلا‌ی مردانه دشوار است».^{۱۰۷} همان.

^{۱۰۸} همان: ص. ۱۹۱ (تأکید در متن اصلی).

¹⁰⁹ Id. P. 174; see also Robin Warshaw, *I never Called It Rape: The Ms. Report On Recognizing, Fighting And Surviving Date And Acquaintance Rape: 3* (1988)

(«براستی، مطالعه پس از مطالعه نشان داده است که زنانی که مورد تجاوز مردانی که می‌شناسند قرار گرفته‌اند، اغلب حتی تجارب خود را به‌عنوان تجاوز شناسایی نمی‌کنند»).

¹¹⁰ MacKinnon, *supra* note 29, p. 178

(«دگرجنس‌گرایی چیست؟ اگر اروتیک‌سازی استیلا و انقیاد باشد، پس تغییر جنسیت شرکت‌کنندگان، محتوای جنسی یا حتی جنسیتی پرخاشگری را از بین نمی‌برد. اگر دگرجنس‌گرایی، [سلطه‌ی] مردان بر زنان باشد، جنسیت به‌طور مستقل از اهمیت برخوردار است. مسلماً، دگرجنس‌گرایی آمیزش دو نفر و جنسیت برآیندی اجتماعی است، به‌گونه‌ای که مفعول زنانه می‌شود و فارغ از جنس خود "دختر" است، درحالی‌که فاعل بر همین اساس مردانه می‌شود. هر زمان که زنان قربانی می‌شوند، صرف‌نظر از زیست‌شناسی مجرم، این نظام دست‌اندرکار است. اما به همان اندازه حقیقت دارد که هرگاه از ناتوانی، و مادونی منتسب به آن، به‌طور جنسی بهره‌کشی یا بهره‌برداری می‌شود - بر اساس سن، نژاد، قد و قامت فیزیکی یا ظاهر یا توانایی، یا بدنامی اجتماعی یا داغ‌نگ - این نظام دست‌اندرکار است»).

^{۱۱۱} همان: ص. ۱۷۵ («قانون تجاوز، رضایت را به‌عنوان اعمال آزادانه‌ی انتخاب جنسی تحت شرایط برابری قدرت، بدون افشای ساختار بنیادین اجبار و اختلاف، نمایش می‌دهد. اساساً مطلوبیت برای مردان ظاهراً شکلی از قدرت زنانه است، زیرا هم می‌تواند آن را برانگیزد و هم برآوردن آن را انکار کند. به زن هم علت ابتکار عمل مرد و هم انکار رضایت او نسبت داده می‌شود. این موضوع، زور را توجیه می‌کند. رضایت در

این مدل بیشتر به کیفیت متفاوتی هستی زن تبدیل می‌شود، نه انتخابی که او می‌کند و انتقال می‌دهد. اعمال به اصطلاح قدرت زنانه، ناتوانی اجتماعی بنیادی‌تری را پیش‌فرض می‌گیرد».

۱۱۲ همان: ص. ۱۷۸ «در نظر گرفتن تجاوز به‌عنوان خشونت و نه رابطه‌ی جنسی، از این پرسش که چه کسی سکسوالیته‌ی زنان را کنترل می‌کند و از پویایی استیلا/انقیاد که آن را تعریف کرده است، طفره می‌رود در عین حال که به نظر می‌رسد با آن مسائل مقابله می‌کند».

¹¹³ See, e.g., Catharine MacKinnon, “The Roar on the Other Side of Silence”, in *Harm’s Way: The Pornography Civil Rights Hearing: 3* (Catharine MacKinnon & Andrea Dworkin eds., 1997); Editors’ Note (Feb. 12, 2006), <http://www.nytimes.com/2006/02/12/books/review/12ednote.html?ex=1174104000&en=c621be8ab3586306&ei=5070>

با اشاره به این که «درحالی که این گفته و اظهارات مشابه در معادل گرفتن دخول دگرجنس‌گرا و تجاوز اغلب به مک‌کینون نسبت داده شده‌اند، او مدت‌ها و با قاطعیت چنین ادعاهایی را یا اینکه آن‌ها باز نمود عقاید او هستند، انکار کرده است» و «مک‌کینون منشأ شناسایی او با چنین اظهاراتی را به تلاش مخالفان ایدئولوژیک برای بی‌اعتبار کردن وی نسبت می‌دهد».

¹¹⁴ David M. Estlund, “Shaping and Sex: Commentary on Parts I and II”, in *Sex, Preference, and Family: Essays on Law And Nature*: 140, 167 (David M. Estlund & Martha C. Nussbaum eds., 1997).

¹¹⁵ MacKinnon, *Toward A Feminist Theory Of The State*, supra note 29, p. 172

«اگر سکسوالیته از جایگاهی محوری در تعریف زنان برخوردار باشد و رابطه‌ی جنسی اجباری از جایگاهی محوری در سکسوالیته، تجاوز نه استثنا بلکه مختص به شرایط اجتماعی زنان است».

¹¹⁶ Denise Schaeffer, “Feminism and Liberalism Reconsidered: The Case of Catharine MacKinnon”, *95 Am. Political Science Rev.* 699, 702 (September 2001).

¹¹⁷ See *Politics, Philosophy, Culture*, supra note 1, p. 200.

۱۱۸ همان.

¹¹⁹ Foucault, *Power/Knowledge*, supra note 88, p. 142.

¹²⁰ Woodhul, supra note 4, p. 171.

¹²¹ Foucault, *Power/Knowledge*, supra note 88, p. 57-58

¹²² Plaza, supra note 4, p. 1

(با این استدلال که فوکو نمی‌تواند تفاوت‌های بسیار واقعی قدرت بین زن و مرد را در نظر بگیرد و تجاوز از بسیاری جهات صرفاً بسط و گسترش آن چیزی است که از نظر فرهنگی به‌عنوان روابط دگرجنس‌گرای «عادی» تعریف می‌شود؛

MacNay, *supra* note 7, p. 45

(با بیان اینکه «آنچه فوکو نمی‌تواند ببیند این واقعیت است که جرم‌زدایی از تجاوز، ستم جنسی بر زنان را مشروعیت بیشتری می‌بخشد چراکه این نکته را نادیده می‌گیرد که خشونت در تجاوز اساساً از بساخت نامتوازن روابط جنسی در جامعه‌ی مدرن ناشی می‌شود»؛

Sandra Bartky, "Foucault, Femininity and the Modernization of Patriarchal Power", in *Feminism And Foucault: Reflections On Resistance: 75*, (Irene Diamond & Lee Quinby eds., 1988)

(با این استدلال که تلقی فوکو از بدن به‌عنوان جنسیتی تمایز نیافته یا خنثی، نارسا است؛ زیرا در توضیح چگونگی رابطه‌ی متفاوت زن و مرد با نهادهای زندگی مدرن ناکام می‌ماند).

¹²³ Foucault, *Power/Knowledge*, *supra* note 88, p. 186

¹²⁴ Plaza, *supra* note, p. 34

¹²⁵ Foucault, *History Of Sexuality*, *supra* note 10, p. 43

(با اشاره به ابداع بچه‌باز به‌عنوان طبقه‌ای از اشخاص).

^{۱۲۶} همان: ص. ۹۵.

¹²⁷ Claudia Card, "Rape As A Weapon Of War", 11 *Hypatia*: 5-8 (Fall 1996)

¹²⁸ Martha McCaughey, *Real Knockouts: The Physical Feminism Of Women's Self-Defence*: 65 (1996)

^{۱۲۹} همان: ص. ۸۹-۹۰.

^{۱۳۰} همان: ص. ۹۰.